

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم من أجل الهدى والرشاد والنجاة من الضلال واليهود والذين كفروا



والله اعلم بالصواب

مطبعة واقف آقا شيخ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى
اما بعد اين سال است موسوم بقصوالاحمدی
مشتمل بر دو حصه - حصه اول در تشریف و دوم در خط - است
طلبه مدرسه احمدیه سائر طلبه را بدان منتفع سازد -

التصريف

تصريف نام مجموعه قوانین است که بدان احوال و زان کلمات
شناخته شود -

و اول واضع آن ابو مسلم معاذ بن مسلم هراړنځوی بوده است
در علم نحو و قرارت و حدیث بهره وانی داشت - و ثانیام فوت کرد
این حصه مشتمل بر بیت^۱ و یک فصل است فصل صرف افعال -
^{۱۳}حریران

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PES726

فصل مصدر و مشتق و جاد فصل ابواب فصل اصول تخفیف
 بمره فصل اصول اعلال - فصل اصول و غام فصل خاصیت
 ابواب - فصل تصغیر - فصل نسبت - فصل ثنیه فصل جمع
 فصل التقای ساکنین - فصل بقاء فصل وقف فصل اماله
 فصل مقصور و محدود فصل ابدال فصل قلب فصل حذف
 فصل ذی الزیاده فصل مکررین -

فصل صرف افعال

بدانکه کلمات عرب سه قسم است - فعل اسم حرف
 فعل چهار قسم است - اضی مضارع - امر -

و هر یکی بر دو گونه است ثلاثی (که سه حرف اصلی داشته باشد)
 رباعی (که چهار حرف اصلی داشته باشد) و هر یکی ازین نیز دو
 قسم است محمّ و (که دو حرف زائد نباشد) محمّ (که دو حرف
 زائد هم باشد)

بدانکه حروف کلمات بر دو گونه است اصلی (که در جمیع
 ردان کلیده یافته شود) زائد (که چنان نبود)

صرفیان اصلی را با فاعلین و لام تعبیه کنند - و زائد را

یعنی وزن همان حرف زائد را بعضی میارند یعنی که گویند لا جنب بودن فعل
ست و جمع است بودن فعل ازین قاعده استثنای است (۱۱)
چونکه بدل از تمام افغان باشد (۱۲) حرف فاء بعد از کاف که حرف اول باشد
تغییر میکنند بآن حرف
و همچنین شش حاضر و شش متکلم
پس قیاس آن بود که هر یکی از ماضی و مضارع بر سه چیز ده
می آمد موافق عدد اقسام فاعل لیکن ماضی بر سه چیز ده
سه مشترک و باقی خاص و مضارع بر یازده چهار
مشترک و باقی خاص
پس بعد از این که این را بداند و قلیل
پس بعد از این که این را بداند و قلیل
پس بعد از این که این را بداند و قلیل

بلفظه - و اگر حرف اصلی پیش از سه بود اصلی چهارم را با
ثانیه و اصلی پنجم را بلام ثالسه تغییر کنند
ماضی ثلاثی مجرور است وزن ست فعل فعل فعل
و همچنین مضارعش را یفعل یفعل یفعل
و ماضی رباعی مجرور است وزن ست فعل فعل و همچنین
مضارعش را یفعل
ماضی و مضارع واحد و نهی و دو قسم است معروف مجهول
و هر یکی از ماضی و مضارع مثبت است و منفی -
بدانکه اقسام فاعل بیشتر ده اند شش غائب سه مذکر
و سه مؤنث و همچنین شش حاضر و شش متکلم
پس قیاس آن بود که هر یکی از ماضی و مضارع بر سه چیز ده
می آمد موافق عدد اقسام فاعل لیکن ماضی بر سه چیز ده
سه مشترک و باقی خاص و مضارع بر یازده چهار
مشترک و باقی خاص

اثبات فعل ماضی محروف ثلاثی مجرور

فَعِلْ فَعِلُوا فَعِلْتَ فَعِلْتُمْ فَعِلْنَا فَعِلْتُمْ

این را بداند و قلیل
این را بداند و قلیل
این را بداند و قلیل

ما قبل فعلنا فعلتم فعلت فعلت فعلنا
ن چون ما قبل آخر ماضی معروف اکسره دهی و هر متحرک
قبل ویراضمه ماضی مجهول اگر رود۔

اثبات فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد

فَعِلْ فَعِلًا فَعِلُوا

چ چون در اول ماضی مثبت حرف نفی (ما و کا)
در آری - ماضی منفی گردد -

نفي فعل ماضى معروف ومجهول ثلاثى مجرد
ما فَعَلَ ۞ لا فَعَلَ ۞ ما فَعِلَ ۞ لا فَعِلَ ۞

ق چون یکی از چهار حروف آتین در اول ماضی
و از آری مضارع گردد - و این حروف علامت مضارع خوانند

اثبات فعل مضارع معروف ثلثانی مجرور

فَعِلْ يَفْعِلَانِ يَفْعُلُونَ فَعِلْ تَفْعِلَانِ تَفْعُلْنَ أَفْعِلْ
تَفْعِلْنَ تَفْعِلُونَ تَفْعِلَيْنِ تَفْعِلْنَ أَفْعِلْ

ق چون علامت مضارع راضمه دهی و اقبل آخرش را

۱۰
 در زمانه گذشتۀ صیغه واحد
 مذکر غائب بخت ثانی
 باضمی مجهول ثانی وجود ۱۱
 فزونی در صواب و آنست که
 ماضی پیشتر باضمی آید بخلاف
 لام و دخل که باضمی
 است چنانکه باضمی نمی گویند
 (فَلَا صَدَّقَ) و (لَا سَلَى)
 یا در محل و واقع شود (عَلَا)
 که بآیات الله
 یا در جواب نعم و انعم شود (ع)
 یا در جواب نعم و انعم شود (ع)
 سق (۱۲) که باضمی
 در زمانه گذشتۀ صیغه واحد
 غائب بخت ثانی
 باضمی مجهول ثانی
 آنکه بگوید در زمانه گذشتۀ
 واحد مذکر غائب بخت
 ماضی مجهول ثانی
 یا بگوید در زمانه
 یا بگوید در زمانه

فَتْحَ مضارع مجهول گردد -

اثبات فعل مضارع مجهول ثلاثی مجرد

يُفْعَلُ يُفْعَلَانِ يُفْعَلُونَ

ق چون در اول مضارع مثبت حرف نفی (ما و لا و لن و لم) در آری مضارع منفی گردد - لیکن ما و لا تغییری در لفظ مضارع ندهد بخلاف لن و لم -

نفی فعل مضارع معروف و مجهول ثلاثی مجرد

مَا يَفْعَلُ كَيْ لَا يَفْعَلَ كَيْ لَا يَفْعَلُوا كَيْ لَا يَفْعَلُوا

ق لن مضارع مثبت را بمعنی مستقبل منفی گردانند و سیمی نفی تاکید بکن - و جز دو صیغه (يَفْعَلْنَ وَتَفْعَلْنَ) باقی صیغها را الضب کند یعنی در آخر چهار صیغه (يَفْعَلُ تَفْعَلُ أَفْعَلُ تَفْعَلْنَ) فتح دهد - و از پنج صیغه (يَفْعَلَانِ تَفْعَلَانِ يَفْعَلُونَ تَفْعَلُونَ تَفْعَلِينَ) نون اعرابی را بیفکند -

نفی تاکید بکن در فعل مستقبل معروف

لَنْ يَفْعَلَ لَنْ يَفْعَلَا لَنْ يَفْعَلُوا لَنْ يَفْعَلُوا

کرده نشود یا کرده خواهند
آن یکم در زمان حال یا
استقبال صیغه واحد مذکر
غائب بکن اثبات فعل مضارع
مجهول ثلاثی مجرد
نمی آید یا نخواهد که آن یکم
در زمان حال یا استقبال
صیغه واحد مذکر غائب بکن
نفی فعل مضارع معروف
ثلاثی مجرد
س که بکن یا بکنند
یا کرده نخواهند که آن یکم
در زمان حال یا استقبال
صیغه واحد مذکر غائب بکن
نفی فعل مضارع مجهول
ثلاثی مجرد
آن یکم در زمان حال یا استقبال
صیغه واحد مذکر غائب بکن
تاکید بکن در فعل مستقبل
معروف

لا
برگزیده نفاذ شد آن
یک مرد در زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر غایب بحث
نفاذ تا یکید بین در فصل
مستقبل مجهول ۱۲
زمانه

نفتی تاجیکستان
مستقبل برپا
۱۳

۲۰۰۰

من جلد اول

پیشہ وادار

۱۰۰

انفعل في محرم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در زمانه

د احمد شاه

نقی

مصنفه

1942

170

نون تاکید ثقیله یا خفیفه در آری نونهای اعرابی را
بیفکن و واد جمع مذکر را (اگر قبشش مضموم باشد) و یای
واحد مونث حاضر را (اگر قبشش مکسور باشد) پنجم نیدان
و در ثقیله بعد نون جمع مونث الف فاصل در آری
و ما قبل ثقیله در تنبیه و جمع مونث ساکن بود و در جمع
مذکر مضموم و در واحد مونث حاضر مکسور و در چهار باقی
مفتوح و نون خفیفه در صغینا یکله قبل ثقیله الف باشد
در نیاید و در باقی احکام مثل ثقیله است.

لام تاکید یا نون تاکید ثقیله و فعل مستقبل معروض

لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ
لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ
لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ

لام تاکید یا نون تاکید ثقیله و فعل مستقبل مجهول

لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ

لام تاکید یا نون تاکید خفیفه و فعل مستقبل معروض

لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَنَّ

این قید برای آنست که اگر
ما قبل واد جمع مذکر مضموم باشد
آن واد را اینفلکسند
(یکم مضموم)
قید برای آنست که اگر این
یای واحد مونث حاضر مکسور
باشد آن یای را اینفلکسند
(یکم مضموم)
یعنی ما قبل نون خفیفه در جمع
مذکر مضموم بود
و در واحد مونث
حاضر مکسور و در چهار باقی
مفتوح
خواهد کرد آن یکم در مذکر
استقبال صغینا و واحد مذکر
غائب بحث لام تاکید یا نون
تاکید ثقیله و فعل مستقبل
معروض
مضموم
خواهد شد آن یکم در مذکر
استقبال صغینا و واحد مذکر
غائب بحث لام تاکید یا نون
تاکید خفیفه و فعل مستقبل
معروض

استقبال غائب بحث لام تاکید یا نون تاکید خفیفه و فعل مستقبل معروض
استقبال غائب بحث لام تاکید یا نون تاکید ثقیله و فعل مستقبل معروض
استقبال غائب بحث لام تاکید یا نون تاکید ثقیله و فعل مستقبل مجهول
استقبال غائب بحث لام تاکید یا نون تاکید خفیفه و فعل مستقبل مجهول

لَفْعَلَنْ لَا فَعَلَنْ لَفْعَلَنْ

لام تاکید بانون یکد خفیفه و فعل مستقبل مجهول

لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ

ق ۱ امر حاضر معروف از مضارع حاضر معروف باز

علامت مضارع را بنیداز و در آخر حکم که جاری کن

(از تَصَرُّفُ صَرَّفَ) و اگر بعد علامت مضارع

ساکن باشد همزه وصل نیز بنیفز. اگر با قبل آخر مضموم

باشد همزه وصل مضموم (از تَنْصُورُ أَنْصَرُ و از تَدْعُو

أَدْعُ) ورنه مکسور (از تَضْرِبُ اضْرِبْ و از تَفْجَحُ

افْجَحْ و از تَرْجِيْ رَجِرْ و از تَخْشَى اخْشَ)

امر حاضر معروف	أَفْعَلْ	أَفْعَلَا	أَفْعَلُوا	أَفْعَلِ	أَفْعَلَنَّ
بانون تکیه	أَفْعَلَنَّ	أَفْعَلَانَّ	أَفْعَلَنْ	أَفْعَلَنَّ	أَفْعَلَانَّ
بانون خفیفه	أَفْعَلَنَّ	.	أَفْعَلَنْ	أَفْعَلَنْ	.

ق ۲ چون امر حاضر مجهول یا امر غائب معروف یا مجهول یا

امر متکلم معروف یا مجهول بنا کنی لام مکسور در اول

همان قسم مضارع در آر و در آخر حکم که جاری کن.

۱۱ فرود مندر که در وقت استقبال
آن یکد در زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر غائب بحت
لام تاکید بانون یکد خفیفه
۱۲ لام تاکید بانون یکد
در فعل مستقبل مجهول
در فعل توکید در زمانه
۱۳ بکن توکید واحد مذکر
استقبال صیغه واحد مذکر
بحت امر حاضر معروف
۱۴ فرود بکن توکید
در زمانه استقبال صیغه
مردف بانون بحت امر حاضر
۱۵ مردف بانون تکیه
در زمانه استقبال
واحد مذکر بحت امر حاضر
مردف بانون خفیفه ۱۶

2

۴
مفتی محمد رفیع
کپڑہ درویش

صیغہ واحد

۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

میتھ و ریاضیات

تاریخ

۵۲

تقیبال صنیعہ

[illegible]

فصل مصدر و مشتق و جامد
اسم بردو گونه است - معرب مبتنی معرب است

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

آن که در درون آن
مغنی است و بیاض
مکمل است و بیاض
و اصد و کبر و کف
آن که در درون آن
مکمل است و بیاض
مغنی است و بیاض
و اصد و کبر و کف

(Handwritten notes at bottom right)

قسمت - مقدر - مشق - جاہ -

مصدر اسمیت که باخذ فعل بود (علم) که باخذ علم

يَعْلَمُ - اَعْلَمُ - لَا تَعْلَمُ (ت)

مشتق است که از مصدر مَصْنُوع باشد (عالم)

معلوم - معلوم و جز آن کہ از علم منصوب است

بجاء اسمیت کہ نہ مصدر رہا شد و نہ مفعول از مصدر

۶۶

مادسه گونه است - ثلاثی - رباعی - خماسه

ملاتی آنکه در وسط حرف اصلی باشد و ریاضی

و چهار حرف اصلی باشد خماسی آنکه در پنج حرف

صلی باشد

هر یکی ازین بر دو گونه است ^و محجور که در حرف زائد

باشد (فرس - جعفر - سقر حیل) هر یک که درو

وَرَأَى الْمَلَأَئِمَّةَ الْكَافِرَةَ فِي الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (عَرْشِ الْقَيْنِ) خُرْعِيلُ

آنکه ز اندر اسم حامد پیش از چهار حرف بنود

حامد از مفت حروف تجاوز نکند که سُدَّتْ -

[illegible]

عاشق سرپرست رهن

این دوزن را با دوز
قلنس ثابت باید داشت
بازرسی نمود و در صورت
خستگی و سردی
بوی مطهر را بوی
نخود بوی
پس از این بوی
منقول

و بر آگینتن و مانند آن **فَعَالَ** (فَرَأَى) - **شَرَّكَ** (ضَرَبَ) **حِرَان** (وَطَرَ لَوْنُ فَعَلَةٍ) (حَمَرَةٍ - خَضَرَةٍ) و **طَر**
صَوْتُ فَعَالٍ وَفَعِيلٍ (بُعَاثٍ - عَوَاءٍ - ضَبْجٍ)
هَدَيْتُ (وَطَرِیْمَارِی از غیر **فَعَل** - **فَعَال** (سُتَال)
صُدَاعٌ - دَوَارٌ (و از **فَعَل** **فَعَل** (وَرَد - مَرَض - وَجَع)

و مصدر غیر ثلاثی مجرور از هر باب و زنی است
 مَطْرُود که همواره بر آن وزن آید - اگر چه در بعضی ابواب
 بعضی وزن سماعی هم باشند - و از هر باب بروزن
 اسم مفعول آن باب هم مَطْرُود آید -

و برای مبالغه مطلقاً **تَفَعَّلَ** و **فَعَّیْلُ** و جز آن آید
(تَلَعَبٌ - دَلَّیْلٌ - رَحَبَوْتُ)
 بسیار بازی کردن بسیار راه نرفتن بسیار از راه کردن
 و برای مَرَّت از ثلاثی مجرور **فَعَلَةٍ** (جَلَسَةٍ) -
 و برای **بُتَّ** **فَعَلَةٍ** (جَلَسَةٍ) و از غیر ثلاثی مجرور
 بروزن مصدر را شهر آن باب آید بزیادت تا در
 آخرش **(اجْتِنَابَةٌ)**
 یکبار بهر مکرر کردن و طور بهر مکرر کردن ۱۲

۴
 فیکر کردن
 فیکر کردن
 فیکر کردن
 فیکر کردن

۴
 فیکر کردن
 فیکر کردن
 فیکر کردن

۴
 فیکر کردن
 فیکر کردن
 فیکر کردن

۴
 فیکر کردن
 فیکر کردن
 فیکر کردن

۴
 فیکر کردن
 فیکر کردن
 فیکر کردن

از غیر آن ۱۲
 مجرور باشد یا
 خواه از ثلاثی
 شدن ۱۲

من فضل الشفاء
مدني كاشف السقط
ودون الكفة فائدة
فائدة في دواء
البيان في دواء
البيان في دواء

و از انجمله فعله گشت برای مقدار (شش) به
 حَسَوْتُ - عَرَفْتُ - أَكَلْتُ - لَقَمْتُ (و روات
 که این را اسم مقدار نامند -

و از انجمله اوزان دیگر اند برای معانی دیگر - از اینجا
 نیک پیداست که اقسام مشتق در شش
 منحصر نیست چنانکه مشهور است -

فصل ابواب

چون مضارع فعل سه است (يَفْعَلُ) و مضارع
 فِعْلٍ دُو (يَفْعَلُ) و مضارع فِعْلٍ يَكُ

(يَفْعَلُ) لاجرم ابواب فعل ثلاثی مجرد در شش مخمر گردید -

(۱) فَعْلٌ يَفْعَلُ (ضَرَبَ - يَضْرِبُ - ضَرْبًا

ضَارِبٌ ضَرْبٌ يُضْرَبُ ضَرْبًا مَضْرُوبٌ

الْأَمْرُ اضْرِبْ وَالنَّهْيُ لَا تَضْرِبْ الظَّرْفُ مَضْرِبٌ

مَضْرِبَانِ مَضَارِبٌ وَالْأَلَّةُ مِضْرَبٌ مِضْرَبٌ

مِضْرَابٌ مِضْرَبَانِ مِضْرَابَانِ مِضْرَابَانِ

مِضْرَابٌ مِضْرَابِيٌّ اسْمُ التَّفْصِيلِ اضْرِبْ اضْرِبَانِ

مشتق از فعل مضارع
 از باب
 اندازه یکسان است
 برای دنان از نیم زین
 که آنرا توان آشپید
 غشائی که در کشتاب
 عه اکله یا لقمه
 عه لقمه نواله

أَضْرَبُونَ أَضْرَابُ ضَرْبٍ ضَرْبَانِ ضَرْبَاتٌ
ضَرْبٌ +

(۲) فَعْلٌ يَفْعُلُ (نَضَرَ يَنْضُرُ نَضْرًا نَضْرَةً)

(۳) فَعِلٌ يَفْعِلُ (سَمِعَ يَسْمَعُ سَمْعًا سَمْعَةً)

واین هر سه ابواب را اُصول و اُمّهات و دعا نام گویند

(۴) فَعْلٌ يَفْعُلُ (فَتَحَ يَفْتَحُ فَتْحًا فَتْحَةً)

(۵) فَعْلٌ يَفْعُلُ (كَرُمَ يَكْرُمُ كَرَمًا كَرِيمَةً)

(۶) فَعْلٌ يَفْعِلُ (حَسِبَ يَحْسِبُ حِسَابًا حِسَابَةً)

واین هر سه ابواب را فروع خوانند

س مضارع فَعْلٌ يَفْعُلُ هم آمده است (فَضَّلَ

يَفْضُلُ) پس حصر ابواب ثلاثی مجرد در شش چگونه صحیح باشد

ج این لفظ از دو باب آمده است نَضَرَ و سَمِعَ پس

مضارع فَضَّلَ يَفْضُلُ است. و مضارع فَضَّلَ يَفْضُلُ

پس فَضَّلَ يَفْضُلُ بابی خدا کا ذیست بلکه از قبیل افعال

یعنی فاعل ناضی بابی با مضارع بابی دیگر پس نقص بر حصر

تذکیر وارد نشود و همچنین نَعِمَ يَنْعِمُ و حَضَرَ يَحْضُرُ

وَيَكُلُ يَكُلُ وِشَلْ يَشَلْ وَقَطَطُ يَقْطُ وَرَكَنُ
يَرْكُنُ از داخل است.

س مضارع فَعُلَ يَفْعُلُ هم آمده است (كَادَ يَكَادُ
در اصل كَوَدَ يَكُوْدُ بود) پس حمز مذکور منقوض شد ج

لَا تَسْلِمُ که كَادَ در اصل كَوَدَ بود بلکه در اصل كَوَدَ بود
و ضمّه شاذ است پس حمز مذکور منقوض نشد.

رباعی مجرد و رایک باب است مصدرش فَعَّلَهُ
(بَعَثَرُ يَبْعَثِرُ بَعَثَرَةٌ مَبْعَثَرٌ)

و گاهی مصدرش فَعَّلَالٌ ^{برای بگفتن} فَعْلَالٌ - فَعْلَالِي

فَعْلَالَةٌ نیز آید (زَلْزَالَ - سِرَّهَاتٌ - هُمُقَرِي
بنیانیدن ۱۲ غذای طفل را بکوکوئی پس پانز آردن
قرص فضاء -

رباعی مزید راسته باب است یکی بی همزه و ص
و دو با همزه وصل -

(۱) تَفَعَّلَ (تَسَرَّبَلُ يَتَسَرَّبَلُ تَسَرَّبَلًا مَتَسَرَّبِلٌ)

(۲) اِفْعَلَالٌ (اَحْوَجُمُ يَحْوَجُمُ اَحْوَجَامًا مَحْوَجِمٌ)

(۳) اِفْعِلَالٌ (اَقْشَعَرُ يَقْشَعُرُ اَقْشَعَرًا مَقْشَعِرٌ)

اینست غلط باقی بابی
با مضارع بابی دیگر

بر هر دو سرین نشستن
بنحی که هر دو در آن با هم
بسیارند و هر دو در آن
گرم و در ساق حلقه اند

این در نزد بزرگان
بازماندن از کار است

از راه و سی

اقتضای
سویا بر تن خواستن

و گاهی مصدرش **فَعْلِيلٌ** آید (فَعْلِيلٌ تَرْتِیْلٌ - حکما یکنند)
 ثلاثی خرید برد و گونه است (۱) ملحق (که بر ثلاثی یک حرف
 باز یاده میفزایند تا در همه تصرفات موازن رباعی مجرد یا غیر گردد)
 (۲) **مطلق** (که چنان نبود)

مطلق دو قسم است (۱) با همزه وصل که آن را
 غیر مماثل رباعی خوانند (۲) بی همزه وصل که آنرا مثل
 رباعی نامند - غیر مماثل را هفت باب است -

(۱) **اِفْتَعَالَ** (اَجْتَبَ اَحْتَبَا اَجْتَبَا)
 (۲) **اِسْتَفْعَالَ** (اِسْتَنْهَرَ اِسْتَنْهَرُوا اِسْتَنْهَرُوا)
 (۳) **اِسْتَنْهَرَ** (اِسْتَنْهَرَ اِسْتَنْهَرُوا اِسْتَنْهَرُوا)
 بود به وزن **اِسْتَفْعَلَ** ^{ذلیل گردید ۱۲} **اِسْتَنْهَرَ** بر وزن **اِفْعَلَ**
 یعنی مشتق از کون است نه از سکون -

(۳) **اِنْفَعَالَ** (اِنْفَطَرَ اِنْفَطَرُوا اِنْفَطَرُوا)
 (۴) **اِفْعَالَ** (اِحْمَرَ اِحْمَرُوا اِحْمَرُوا)
 (۵) **اِفْعَالَ** (اِدْهَمَ اِدْهَمُوا اِدْهَمُوا)
 (۶) **اِفْعَالَ** (اِخْشَوْشَ اِخْشَوْشُوا اِخْشَوْشُوا)

۴
 مشتق از ثلاثی
 می باشد
 ۱۲
 رباعی

۵
 فقه و ادب با قبل داده
 داد و با بعد بدل کردند
 استخوان شد ۱۳

۵۴
ببین فرمودن نصیبت زنده را ۱۳

۵۵
ببار کبیا و دادن ۱۳

۵۶
چاپو سی کردن ۱۳

۵۷
دیوار و کشیدن ۱۳

۵۸
در اصل نشنیدن ۱۳

۵۹
دعا اصل و کشا بود ۱۳

۶۰
میخوانید یا بعد دیگر ۱۳

دانشمندان و نویسندگان و محققان و مترجمان و معلمان و طلاب و ...

(۱) فَعَلًا (جَلِبَ جَلِبًا جَلِبَةً جَلِبَاتٌ) (جَلِبَ جَلِبًا جَلِبَةً جَلِبَاتٌ)

(۲) فِعْلٌ كَمَا (يَجْعَلُ يَجْعَلُ يَجْعَلُ يَجْعَلُ)

(۳) قَوْلُهُ: (جَوْرَبٌ يَجُورِبُ جَوْرَبَةً مُجَوْرَبٌ) (۱)

(۴) فعیله (شرف یشریف شریفه مشرفه)

(۵) فَعُولَةٌ (جَهْلٌ يَجْهَلُ جِهْلًا فَجْهْلًا)

(4) فَعَلْتُ رَقْلَسَ يَقْلِسُ قَلْسَةً مَقْلَسٌ

(۴) فعلا، قلبي، يقلبي، قلبي مقلبي

(سر) ابواب ذیل (۱) یَفْعَلُ (یَفْعَلُ) (ر) تَفْعَلُ

(نن مسة - توفلة) (نفعلة) (نحسة) (ن)

هَفَعَلْتُ (هَفَعْلْتُ) (5) سَفَعَلْتُ (سَفَعْلْتُ) (4)

مفعلة (مرحبة - مسهكة) فاعلة (تأثله) (١)

فَعَلَّكَ (فَعْلَمَكَ) (9) فَعَلَّكَ (رَفَعَكَ) (10) فَعَلَّكَ

دَفَعَهُ (۱۱) فَعَالَهٗ (بِرَّالَهٗ) (۱۲) زَكَاةً

فَصَلِّ عَلَى غُلَامٍ (١٣) فَصَلِّ عَلَى غُلَامٍ (١٣) فَصَلِّ عَلَى غُلَامٍ (١٣)

خَلْسَةٌ (١٥) فَخَلْسَةٌ (عَلَوْنَةٌ) بِهَمْزٍ رَافِعَةٍ

و داند آنها را با اعتنا زنگه وند ح اینها بودند و راقبا

پہلے پڑھو پھر لکھو

[illegible]

(الاعتبار کنند)

ملحق بر باعی مزید دو گونه است (۱) ملحق بتسریل
(۲) ملحق باحرار مجمل

ملحق بتسریل را هفت باب است -

(۱) تَفْعُلُ (تَجَلِبُ يَجَلِبُ تَجَلِبًا مَجَلِبًا)

(۲) تَفْعِلُ (تَجْعِلُ يَجْعِلُ تَجْعِلًا مَجْعِلًا)

(۳) تَفْعُولُ (تَجْوِبُ يَجْوِبُ تَجْوِبًا مَجْوِبًا)

(۴) تَفْعِيلُ (تَحْمِيْلُ يَحْمِيْلُ تَحْمِيْلًا مَحْمِيْلًا)

(۵) تَفْعُولُ (تَسْرُوْلُ يَسْرُوْلُ تَسْرُوْلًا مَسْرُوْلًا)

(۶) تَفْعُلُ (تَقْلِسُ يَقْلِسُ تَقْلِسًا مَقْلِسًا)

(۷) تَفْعِلُ (تَقْلِسُ يَقْلِسُ تَقْلِسًا مَقْلِسًا)

(۸) تَفْعِلُ (تَعْفِرُ يَتَعْفَرُ تَعْفِرًا مَتَعْفَرًا)

متعفرت ملحق بتسریل است این را چرا اعتبار

نکردند بجای ندرت - س تَفْعُلُ (تَمْسُكُنْ)

یَمْسُكُنْ تَمْسُكًا ملحق بتسریل است چرا اعتبارش نکردند

چ تَمْسُكُنْ و تَمْسُكًا و مثل آنها اگر چه فی الحقیقت تَفْعُلُ اند

۴
اینجا که می بینیم ملحق بتسریل را هفت باب است
۱- تَفْعُلُ (تَجَلِبُ يَجَلِبُ تَجَلِبًا مَجَلِبًا)
۲- تَفْعِلُ (تَجْعِلُ يَجْعِلُ تَجْعِلًا مَجْعِلًا)
۳- تَفْعُولُ (تَجْوِبُ يَجْوِبُ تَجْوِبًا مَجْوِبًا)
۴- تَفْعِيلُ (تَحْمِيْلُ يَحْمِيْلُ تَحْمِيْلًا مَحْمِيْلًا)
۵- تَفْعُولُ (تَسْرُوْلُ يَسْرُوْلُ تَسْرُوْلًا مَسْرُوْلًا)
۶- تَفْعُلُ (تَقْلِسُ يَقْلِسُ تَقْلِسًا مَقْلِسًا)
۷- تَفْعِلُ (تَقْلِسُ يَقْلِسُ تَقْلِسًا مَقْلِسًا)
۸- تَفْعِلُ (تَعْفِرُ يَتَعْفَرُ تَعْفِرًا مَتَعْفَرًا)
متعفرت ملحق بتسریل است این را چرا اعتبار
نکردند بجای ندرت - س تَفْعُلُ (تَمْسُكُنْ)
یَمْسُكُنْ تَمْسُكًا ملحق بتسریل است چرا اعتبارش نکردند
چ تَمْسُكُنْ و تَمْسُكًا و مثل آنها اگر چه فی الحقیقت تَفْعُلُ اند

۵
تَفْعُلُ (تَجَلِبُ يَجَلِبُ تَجَلِبًا مَجَلِبًا)
تَفْعِلُ (تَجْعِلُ يَجْعِلُ تَجْعِلًا مَجْعِلًا)
تَفْعُولُ (تَجْوِبُ يَجْوِبُ تَجْوِبًا مَجْوِبًا)
تَفْعِيلُ (تَحْمِيْلُ يَحْمِيْلُ تَحْمِيْلًا مَحْمِيْلًا)
تَفْعُولُ (تَسْرُوْلُ يَسْرُوْلُ تَسْرُوْلًا مَسْرُوْلًا)
تَفْعُلُ (تَقْلِسُ يَقْلِسُ تَقْلِسًا مَقْلِسًا)
تَفْعِلُ (تَقْلِسُ يَقْلِسُ تَقْلِسًا مَقْلِسًا)
تَفْعِلُ (تَعْفِرُ يَتَعْفَرُ تَعْفِرًا مَتَعْفَرًا)
متعفرت ملحق بتسریل است این را چرا اعتبار
نکردند بجای ندرت - س تَفْعُلُ (تَمْسُكُنْ)
یَمْسُكُنْ تَمْسُكًا ملحق بتسریل است چرا اعتبارش نکردند
چ تَمْسُكُنْ و تَمْسُكًا و مثل آنها اگر چه فی الحقیقت تَفْعُلُ اند

لیکن چونکه سیم آنها را از راه فطری قرار داده اند پس وزن آنها
برین تقدیر **تَفَعَّلَ** باشد نه **تَمَعَّلَ** پس لمحق **بَقَسَ** بدل
باشد لهذا آنها را بابی جدا گانه اعتبار نکردند

لمحق **بَاخَرَجَمَ** را دو باب است -

(۱) **اِفْعَلَالٌ** (۱) **اَفْعَسَسَ** **يَفْعَسَسُ**

اَفْعَسَسَا **مُفْعَسَسٌ** (۲)

(۲) **اَفْعِلَاءٌ** (۱) **اَسْلَنْقَى** **يَسْلَنْقِي**

اَسْلَنْقَاءٌ **مُسْلَنْقٌ** (۲)

(س) این دو باب (۱) **اَفْعَلَلٌ** (۲) **اَفْعَلَلٌ** (۳) **اَفْعَلَلٌ**

اَفْعَمَلٌ (۴) **اَهْرَمَعَ** که اصلش **اَهْرَمَعَ** بود هم لمحق **بَاخَرَجَمَ**

اند چرا اینها را اعتبار نکردند ج از جهت ندرت س این دو باب

(۱) **اَفْعَلَلٌ** (۲) **اَفْعَلَلٌ** (۳) **اَفْعَلَلٌ** (۴) **اَفْعَلَلٌ**

لمحق **بَاخَرَجَمَ** اند چرا اینها را اعتبار نکردند و لمحق **بَاخَرَجَمَ** را

سه قسم قرار دادند ج بوجه ندرت

پد آنکه حروف **اَتَيْنَ** در هر مضارع معروف مفتوح

باشد مگر در مضارع عی که ماضی آن چهار حرفی بود

له
اَفْعَسَسَ و اَفْعَلَلٌ
شدن ۱۲
اَسْلَنْقَى و اَفْعَلَلٌ

اَفْعَلَلٌ و اَفْعَلَلٌ
اَفْعَلَلٌ و اَفْعَلَلٌ
اَفْعَلَلٌ و اَفْعَلَلٌ
اَفْعَلَلٌ و اَفْعَلَلٌ

۴۵
اَفْعَلَلٌ و اَفْعَلَلٌ
اَفْعَلَلٌ و اَفْعَلَلٌ
اَفْعَلَلٌ و اَفْعَلَلٌ
اَفْعَلَلٌ و اَفْعَلَلٌ

که دران حروف آتین مضموم باشد.

بدانکه غیر اهل حجاز علامت مضارع غیر یاء مکسور
خوانند اگر عینش مفتوح و عین ماضیش مکسور بود
یادرا ویش همزه وصل یا تائی زانده مظهره بود.
ودریاب و مضارع نحو و جل یارائیه مکسور خوانند

اصطلاحات

بدانکه جمله افعال و اسماء ششگانه چهار نوع است
صحیح - مهور - معتل - مضاعف -

صحیح آنست که از حروف اصولش همزه و حرف
علت نبود و نه دو حرف متجانس (ضرب - بخت -
رجل - جعفر - فرزدق)

همچون آنکه از اصولش همزه بود و آن سه قسم
ست - مهور فا (امر) مهور عین (جواب)
مهور لام (قرأ)

مهور فا از پنج باب آید (نضکس ف) -
مهور عین از چهار باب (فکس ض)

چنانکه در باب افعال
تعمیل و مفاعله و
۵۲ آنرا غلط خوانند

و آنست که مضارع
و تفعیل و مفاعله و
نحو و جل یارائیه مکسور خوانند

از باب شش
و آنست که مضارع
و تفعیل و مفاعله و

نحو و جل یارائیه مکسور خوانند
و آنست که مضارع
و تفعیل و مفاعله و

نحو و جل یارائیه مکسور خوانند
و آنست که مضارع
و تفعیل و مفاعله و

[illegible][illegible]

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

نمال واوی از پنجم باب آید (ضففسک) و مثال یانی
از پنجم باب (ضففسک ح) اجوف واوی از چهارم آید

(Handwritten notes in Persian script, likely bleed-through from the reverse side of the page)

رباعی که فاولام اول وغین ولام ثانی آن متجانس بود
(رَدَدَه - تَسْلَسِل)

(س) مضاعف ثلاثی که فاعلین یا فاعل لام یا هر سه اصل و شش متجانس بود (دَدَن - قَلَق - صَصَص - فُقُق) (آمزاج را اعتبار نکردند) (از جهت ندرت)

حکایات از خلط مهوز و معتدل و مضاعف شش^{۱۶} شده
قسمت نقشه ذیل ملاحظه باید کرد.

نام مرکبات	تعیین الواجب مذکورہ
۱ مہوز فا اجوف وادی	۲ نضار ^۴ س
۲ مہوز فا اجوف یائی	۲ ضرب ^۴ س
۳ مہوز فا ناقص اوی	۲ نضار ^۴ ک
۴ مہوز فا ناقص یائی	۲ ضرب ^۴ س
۵ مہوز عین مثال اوی	۲ ضرب ^۴ س
۶ مہوز عین مثال یائی	۲ س ^۴ ح
۷ مہوز عین ناقص اوی	۲ فتح ^۴ ر
۸ مہوز عین ناقص یائی	۲ فتح ^۴ ض
۹ مہوز لام مثال وادی	۳ فکس ^۴

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

حرف لین نامند - و هرگاه حرکت ما قبل اینها موافق اینها
باشد حرف مد نیز خوانند - و گاهی حرف مد و لین بر مطلق
حرف علت اطلاق کنند -

فصل اصول تخفیف
در اعداد ۱۲
همزه

ق ۱۲ هر همزه منفرد که ساکن باشد و ما قبل وی متحرک
رو باشد که آن همزه را با الف بدل کنند اگر ما قبل وی
مفتوح باشد - و بواو بدل کنند اگر ما قبل وی مضموم باشد -
و بیابا بدل کنند اگر ما قبل وی مکسور باشد (رأس - بؤس -
ذیبت که در اصل رأس - بؤس - ذیبت بوده است)
س در نأو که در اصل نأو بود همزه منفرد ساکن ما قبل آن
مفتوح موجود است پس چرا همزه را با الف بدل نکردند چ در اینجا قاعده
ادغام نیز یافته شد و هر جا که قاعده ادغام یا قاعده تخفیف همزه
جمع آید ادغام را مقدم دارند پس در نأو و س که در اصل نأو و س
بود قاعده ابدال همزه با الف یافته شد پس چرا بدل نکردند چ
در اینجا قاعده اعلال نیز یافته شد و هر جا که قاعده اعلال یا قاعده

ع
غیر ساکن باشد یا متحرک
و خواه حرکت اقبل موافق
باشد یا مخالف ۱۲

تخفيف همزه جمع آید اعلال را تقدیم باشد)

ق هر همزه منفرد که متحرک باشد و ما قبل وی ساکن
بسکون غیر لازم روا باشد که حرکت همزه با قبل دهند و
همزه را حذف کنند (يَسْلُ - شَيْءٌ - جَيْلٌ - يَرْهَى خَاةٌ -
اتَّبِعُوا أَمْرَهُمْ - که در اصل - يَسْعَلُ - شَيْءٌ - جَيْسَلُ -
يَرْهَى آخَاةٌ - اتَّبِعُوا أَمْرَهُمْ بوده است)

س در پیرای - پیرای که در اصل یَرْهَى - یَرْهَى بزرگناه و عدا
ند و می بایست که حذف همزه جائز بود واجب چرا اگر دید ج درین
هر دو صیغه و در اکثر تقریفات آن حذف همزه بر خلاف قیاس واجب
ق هر همزه منفرد که متحرک باشد و ما قبل آن واو یا
یای ساکنه زائده بود روا باشد که آن همزه را با واو
بدل کنند اگر ما قبل آن واو باشد و با یا بدل کنند اگر
ما قبل آن یا باشد و بعد ابدال و غام واجب است -
(خَطِيئَةٌ - مَقْرُوءَةٌ - أَقْلِيَسٌ که در اصل خَطِيئَةٌ -
مَقْرُوءَةٌ - أَقْلِيَسٌ بوده است)

س در جیل که در اصل جَيْسَلُ بود همزه منفرد متحرک

س
ساکن بسکون لازم
لین زائد و یای تخفیف و ساکن
نون انفعال شد ساکن
بسکون غیر لازم
ما ساقی بنا
تجدید اکثر بابی
که در مصدر بی
فلان و اسم فاعل
فلان و اسم که اسم
مفعول و اسم مفعول
تفصیل هر دو صیغه یک باب
اینجا حذف همزه واجب است

ما قبل آن یا ی ساکنه زائده یافته شد چرا همزه را با یا بدل نکردند
در قاعده مذکوره شرط است که واو یا الحاقی نباشد و در جیغ ^عل
یا الحاقی است زیرا که جیغ ^عل با جیغ ^عل است پس در ^عل ^عل
اگر همزه منفرد متحرک ما قبل آن واو ساکنه زائده موجود است
چرا همزه را با واو بدل نکردند ^عل ^عل که واو ^عل ^عل زائده است
زیرا که واو مذکور ضمیر مرفوع است و ضمیر مرفوع کلمه براسه است نه زائده
^عل ^عل همزه منفرد که متحرک باشد و ما قبل آن الف
آن همزه را بین بین قریب خوانند (مسائل -
یَسْأَلُ - سَأَلَ - لَا).

^عل ^عل همزه منفرد که متحرک باشد و ما قبل آن نیز متحرک
آن همزه را (حذیل) نه اشکل است (سَأَلَ - مَعَرَّ - جَوَّزَ -
سَعَى - مُسْتَهْزِئَاتٍ - سَيْلَ - رَوْفَ - مُسْتَهْزِئُونَ -
مَرَّ مَحْمُودٌ) ازین اشکال ^عل ^عل نه است که همزه را در مثل
مَعَرَّ یا یا - و در مثل جَوَّزَ یا واو بدل کنند و باقی اشکال
^عل ^عل نه بین بین قریب خوانند -

^عل ^عل هرگاه دو همزه در یک کلمه جمع آیند و همزه اول متحرک

یعنی جیغ ^عل ^عل منفرد
منفرد و ما قبل ^عل ^عل

یعنی جیغ ^عل ^عل همزه منفرد
منفرد و ما قبل ^عل ^عل

باشد و دوین ساکن واجب است که همزه دوم را بوقوع
حرکت همزه اول بدل کنند یعنی با الف بدل کنند اگر همزه
اول مفتوح باشد و با و بدل کنند اگر همزه اول مضموم باشد
و با ی بدل کنند اگر همزه اول مکسور باشد (اَمِنْ - اَوْمِنْ - اُؤْمِنْ -

اِئِمَانًا که در اصل اءَمِنْ - اُؤْمِنْ - اِئِمَانًا بوده است)
(سُكِّلَ - خُذْ - هُرْ - در اصل اءُكِّلَ - اُؤْخُذْ -

اُؤْهَرْ بوده است بر بنیای قاعده مذکوره درین هر سه کلمه

ابدال همزه ثانی با و او واجب بود و هر دو همزه را حذف چنانکه در ج

همزه ثانی الحذف کردند بخلاف قیاس: همزه اول همزه وصل بود که

بجست سکون همزه ثانی آورده بودند زیرا که ابتدا بساکن متعذر است

و چون همزه ثانی را حذف نمودند ضرورت همزه اول باقی ماند

پس آنرا نیز حذف کردند بدانکه حذف در سُكِّلَ و خُذْ واجب است

و در هُرْ جائز. لیکن در ابتدا هُرْ اَنْصَحْتُ از اُؤْهَرْ و در وصل

اُؤْمِنْ اَنْصَحْتُ (از مِ)

ق هرگاه دو همزه در یک کلمه جمع آیند و هر دو متحرک

باشند پس اگر یکی ازینها مکسور باشد همزه ثانی را با یابد

وَصَوَّبْنَا نَكْبَةً
مَرَّوَاتٍ يَتْلُوْنَ
اَلْقُرْآنَ اِذَا رَءَوْا
مَلِكًا يَّاتِيَهُمْ
بِالسَّلَامِ اَلْقُرْآنَ

ق چون همزه استفهام بر همزه قطع می آید رواست
که میان هر دو الفی بیفزایند (اَ اَنْتَ - اَ اِیْلَ - اَ اَحَدٌ
که در اصل اَ اَنْتَ - اَ اِیْلَ - اَ اَحَدٌ بوده است)

ق چون همزه استفهام بر همزه وصل مفتوح در آید
واجب است که همزه وصل مذکور را بین بین خوانند
یا بالف بدل کنند (اَلَا نَ - اَیْمَنُ اللّٰهُ که در اصل
اَلَا نَ - اَ اَیْمَنُ اللّٰهُ بوده است)

تنبیه

بدانکه تخفیف همزه لغت اکثر اهل حجازت علی
الخصوص قریش - و اما غیر ایشان پس لغتشان
تحقیق همزه است -

فصل اصول اعلال

قواعد تخفیف حرف علت

ق هر دو که بعد فتحه علامت مضارع و قبل کسره افتد
آن و او را حذف کنند (بَعِدَ - یَبِیْنُ - که در اصل - یَوَعِدُ
یَعْدُنُ - بوده است)

قید مفتوح برای آنست که
اگر همزه وصل کسویه یا مفتوحه
باشد حذفش واجبست
(اصطفاً)
اصطفاً
که در اصل آ اصطفاً
آ اصطفاً بود
اصطفاً بالضم و الف
سکنین ۱۲ ۱۱ ۱۰

س در یوعد و او را چرا حذف نکردند ج و او در اینجا بعد فتحه
علامت مضارع نیست بلکه بعد ضمیه است -

ق^{۲۲} هر واو که بعد فتحه علامت مضارع و قبل فتحه افتد
و عین یا لام او حرف حلقی باشد آن و او را نیز حذف
کنند (یَضَعُ - يَهْبُ - که در اصل یَوْضَعُ و یَوْهَبُ بوده است)

س در یوَحَل و او را چرا حذف نکردند ج در اینجا عین یا
لام حرف حلقی نیست -

ق^{۲۵} هر واو که در مصدر بر وزن فَعَلَ بجای فای کلمه
افتد و از مضارع آن حذف شده باشد آن و او را
نیز حذف کنند و عوض آن تا در آخر زیاده نمایند
(عِدَّةٌ - زَيْتَةٌ - ضِعَّةٌ - هِبَةٌ - که در اصل وَعِدَةٌ و زَيْتٌ و
وَضِعٌ و هِبٌ بوده است)

ق^{۲۶} هر واو یا که فای افتعال باشد آن و او و یا را
با تا بدل کنند و تا را در تا او غام نمایند (اِنْقَدَّ - اِنْقَسَرَ -

که در اصل اِنْقَدَّ - اِنْقَسَرَ - بوده است) س در
اَيْتَمَنَ - وَاوْتَمَنَ یا و او فای افتعال است چرا با تا بدل ننمودند

۵۴
حرف حلقی نشود
اسم ناقص است
عین حلقی باشد
عین حلقی باشد

ج در قاعده مذکوره شرط است که دوا و یا بدل از همزه نباشد و
 در اینجا بدل از همزه است زیرا که در اصل **اَعْتَمَنَ** و **اَوْتَمَنَ** بوده است
ق هر او که ساکن باشد و با قبل و می مکسور آن
 و او را بیا بدل کنند (مِيزَانٌ - مِيقَاتٌ) که در اصل
مِوزَانٌ - **مِوَقَاتٌ** بوده است **س** در **اَجَلُوا** - **اَعْلُوا**
 که هر دو دوا ساکن است و با قبل آن مکسور و او را
 بیا چر ا بدل نکردند چ درین قاعده شرط است که دوا غیر مدغم باشد
 و در اینجا دوا مدغم است -

ق هر یائیکه ساکن باشد و با قبل آن مضموم آن یار
 بوا و بدل کنند (**مُوقِنٌ** - **مُوسِرٌ** - **طَوْبِي** - **كُوسِي**)
 که در اصل **مُيَقِنٌ** - **مُيَسِرٌ** - **طَيْبِي** - **كَيْسِي** بوده است
س در **سَيِّئَاتٌ** - **مَيِّئَاتٌ** - یای ساکن با قبل آن مضموم
 چر ا یا را بوا و بدل نکردند چ درین قاعده شرط است که یا غیر مدغم
 باشد و در اینجا یا مدغم است **س** در **جِجْكَ** - **وَحْيِيْنِي**
 که در اصل **جِجْكَ** - **وَحْيِيْنِي** بوده است یای ساکن غیر مدغم
 و با قبل آن مضموم است یا را چر ا بوا و بدل نکردند چ درین قاعده

شرط است که یای مذکور عین فعلی صفت نباشد و اینجا همچنین است
 زیرا که چنگلی و ضیغزی صفت اند معنی چنگلی بنا بر خراشیده و
 شانها را حرکت دهنده. و معنی ضیغزی کج و صاحب تم است.
 س بیض - و بیضان - که در اصل بیض و بیضان
 بوده است در اینجا یای ساکن غیر مدغم و اقبل آن مضموم است
 یا را چرا بود و بدل نکردند ج درین قاعده شرط است که یای مذکور
 عین فعل و فعلان جمع افعل - فاعل باشد و اینجا
 همچنین است -

ق هر صفت اجوف یائی که بر وزن فاعل باشد
 ضمه اش را بکسر بدل کنند (چنگلی و ضیغزی که در اصل
 چنگلی و ضیغزی بوده است) س در طوبی و کویسی
 که در اصل طیبی و کویسی بود چرا ضمه ابکسر بدل نکردند
 ج درین قاعده شرط است که فاعلی صفت باشد و طوبی
 و کویسی اسم اند نه صفت چنانکه بالا گذشت -

ق هر صفت اجوف یائی که بر وزن فاعل یا فاعلان
 جمع افعل فاعل باشد ضمه اش را بکسر بدل کنند

بلکه با تبادل کردن ج این ابدال شاذ است یعنی برخلاف قیاس
 س أَحَدٌ - أَنَاكَ - أَكْمَاكَ - در اصل وَحَدٌ - وَنَاكَ
 وَنَمَاءٌ بوده است در اینجا و او مضموم یا مکسور نیست پس این
 را با همزه چه ابدال کردن ج این ابدال نیز شاذ است یعنی
 برخلاف قیاس س تَقْوَى در اصل وَتَقْوَى بود در اینجا
 و او را بکدام قاعده با تبادل کردن ج این ابدال نیز شاذ -
 ق و او مضموم که در وسط کلمه افتد و او باشد که آن
 و او را نیز با همزه بدل کنند (أَدْعُ - أُنْزِلْ - نُؤَدُّ)
 که در اصل أَدْعُ - أُنْزِلْ - نُؤَدُّ (بود) س در
 تَقْوَى و او مضموم در وسط کلمه افتاده است چرا و او را با همزه
 بدل نکردند ج شرط قاعده آنست که و او شده نباشد و تَقْوَى
 و او شده است س در تَقْوَى و او را چرا با همزه بدل
 نکردند ج شرط قاعده آنست که و او اصلی باشد و در اینجا
 و او را ندست س در حَمَلًا و و و او را چرا با همزه بدل
 نکردند ج شرط قاعده آنست که و او مذکور از حرف دیگر بدل
 نباشد و اینجا و او از همزه بدل است که در اصل حَمَلًا و و و او

(بدانکه بعضی واو بشده دو واو زائد و واو بدل از حرف دیگر

رانیز بهر بدل میکنند -

قہر گاہ دُور اور اول کلمہ جمع آیند و واو ثانی

مده باشد یا بدل از حرف زائد نباشد در هر دو معلوم

واجب بود که او او را با بنمزه بدل کند (او اَصِلُ -

اَوَّلُ - اَوَعَدَ - اَوَّلِي - اَوَّي - کہ دراصل وواصل۔

دَوْلَ - دَوْعَدُ - دُوْلَى - دُوْمَى - دُوْدُ

۳۵۳
قهرگاه دژ و او در اول کلمه جمع آیند و واو ثانی در

باشد و بدل از حرف زائد روایه که و او اول را با همزه

بدل کنند (اَوْصِلَ - اُورِیَ) کہ دراصل دُوحِیلَ۔

وُورِی - پود)

ق^{۳۶} هر دو و یا که متحرک باشد و ما قبل آن مفتوح

آن واو ویا را بالف بدل کنند (قَالَ - بَاعَ - دَعَى -

رَمَى - کہ در اصل - قَوْل - بَيْع - دَعَا - رَمَى - بود

س در تو گُل - و تیسر - واو و یا متحرک است و قابل

من مفتوح و او و یا را چر با الف بدل نکردن درین قاعده

داود دوم در وصال
 و دیری بدل است از
 الف و اصل و آری
 که ماضی معوض از باب
 مفاعله اند چون چهل
 ساختند الف بجهت منه
 ما قبل و اگر دید و وصال
 و و دیری شد ۱۳

شرط است که ذاو و یا فاکلمه نباشند و اینجا و او و یا فاکلمه اند
 در جمل و شعی - چرا یا را با الف بدل نکردند چ شرط قاعده است
 که حرکت و او و یا اصلی باشد و اینجا حرکت یا اصلی نیست بلکه از نه
 نقل شده آمده است چنانچه در ووم قاعده هنوز بگذشت س
 در ارضیک - جوزا - بیضات - چرا و او و یا را با الف
 بدل نکردند چ نیز شرط قاعده است که حرکت و او و یا لازم باشد
 نه عارض و اینجا حرکت و او و یا عارض است نه لازم - پس در
 کیصر بن چرا یا را با الف بدل نکردند چ نیز شرط قاعده است که
 فتحه ماقبل و او و یا در کلمه دیگر نباشد و اینجا لام تا کیده مفتوح کلمه
 دیگر است س در طوی و جی - ارضوی و او و یا را با الف
 بدل نکردند چ نیز شرط قاعده است که و او و یا عین کلمه لیف
 مقرون نباشد و در طوی و جی و او و یا عین کلمه لیف مقرون
 و در ارضوی نیز و او و یا عین کلمه لیف مقرون است حکما س در جواد
 طویل - عین و او و یا را با الف بدل نکردند چ نیز شرط
 قاعده است که و او و یا قبل از زده نباشد و اینجا قبل از زده
 زاده واقع شده س در دعوا - رهیا و او و یا را با الف

۵
 ارضوی از این فصل
 است اسکن از غنای بود
 باب
 برون از این فصل
 افعال از باب ثانی
 است پس هر دو را در اینجا
 اصلی نیست بلکه یکی از
 اصلی و دیگری زائد است
 در لیف مقرون و حرف
 علت که عین کلمه و لام
 واقع شوند اصلی میباشند
 پس از اینجا
 باشد لکن درین صنف
 که صورت اینجی جمع آمده اند
 پس لیف مقرون
 حکم لیف مقرون بر دی نیز
 کردند و حکم لیف مقرون
 گردید ۱۲۹

بدل نکردند چ نیز شرط قاعده آنت که واو و یا قبل از الف
 ثنیه نباشد و اینجا پیش از الف ثنیه واقع شده پس **عَصِيٌّ**
 و **رَسُوٌّ** و او را چرا با الف بدل نکردند چ شرط قاعده آنت
 که واو و یا قبل از یای مشدده نباشد و اینجا همچنین است پس
كَبُرَ مَيْتٌ چرا با الف بدل نکردند چ دیگر شرط قاعده آنت که واو
 و یا قبل از نون تاکید نباشد و اینجا همچنین است پس **دَوْرَانٌ**
هَيْجَانٌ - **صَوْرَانٌ** - **حَيْكَلٌ** چرا با الف بدل نکردند چ
 دیگر شرط قاعده آنت که کلمه که دران واو و یا باشد آن کلمه وزن
فَعْلَانٌ و **فَعْلَانٌ** نباشد و **دَوْرَانٌ** - **هَيْجَانٌ** بر وزن
فَعْلَانٌ است و **صَوْرَانٌ** و **حَيْكَلٌ** بر وزن **فَعْلَانٌ** است پس
عَوْدٌ - **صَيْدٌ** - **اِجْتَوَدَ** چرا بدل نکردند چ دیگر شرط قاعده
 آنت که کلمه که در وی واو و یا باشد کلمه دیگر را هم معنی نباشد که
 در وی قاعده تعلیل واو و یا یافته نشود و **عَوْدٌ** - **صَيْدٌ** -
اِجْتَوَدَ هم معنی **اِعْوَدَ** - **اِصْيَدَ** - **اِجْتَادَرَتَ** و درین
 کلمات قاعده تعلیل واو و یا یافته نمیشود پس **قَوْدٌ** - **غَيْبٌ** -
رَوَّحٌ - **تَوَلَّى** - با آنکه جمله شرط قاعده موجد است چرا بدل نکردند

ج درین کلمات تصحیح شاد است

ق هرگاه بحکم قاعده سی و هشتم^{۳۲} و او و یا را با الف
بدل کنند پس اگر بعد الف حرفی ساکن بمقارن الف
باشد الف را بعلت اجتماع ساکنین بیفکنند
(دَعَمْتُ - رَمْتُ - دَعَمْنَا - رَمْنَا) که اصل اینها دَعَوْتُ -

رَمِيتُ - دَعَوْنَا - رَمِيتَا بود) س تا در دَعَوْتُ تا دَرَمِيتَا
ساکن نیت پس بعد ابدال و او و یا با الف اجتماع ساکنین نشد
چرا الف را انداختند ج تا درینها و را صل ساکن بود و بعد زیادت
الف تنبیه متحرک گشته است پس این حرکت عارضی اعتبار را نشاید -

ق هرگاه بحکم قاعده سی و هشتم^{۳۳} از صیغه ماضی ثلاثی مجرد الف
بساقط شود پس اگر ماضی کو را جوف یائی یا از باب بیع باشد فا
کلمه را کسر دهند و زیه^{۳۴} (بَعْتُ - خَفْتُ - قُلْتُ - طَلْتُ) که در
اصل بَبَعْتُ - خَوَفْتُ - قَوَّلْتُ - طَوَّلْتُ بوده است

ق هر و او و یا که عین ماضی مجهول بود و در معروف تعیل یافته
باشد کسر آنها با قبل دهند بعد از آنکه حرکت قبل و او را یا گردانند
یا کسر آنها بیفکنند و یا را و او کنند (قِيلَ - بِيَعَ - اخْتِيَرَ -

در صورت اشکال
بیخبر است

اِنْقِيْدَ - يَأْخُذُ - اِنْقُوْرَ - اِنْقُوْدَ - که در
 اصل قِوْل - بِيْعَ - اِخْتِيْرَ - اِنْقُوْدَ -
 بوده است .

ق چون عین ماضی مجهول با اجتماع ساکنین بهفتید در
 ماقبل می کسره خالص و اشتام کسره بضمه و ضمه خالص
 هر سه وجه و است (قُلْتُ - بَعْتُ - اِخْتِيْرْتُ - اِنْقَدْتُ)
 که در اصل قُوْلْتُ - بِيْعْتُ - اِخْتِيْرْتُ - اِنْقُوْدْتُ -
 بود و کسره خالص شهر و افصح است -

ق هر واو و یا که متحرک باشد و ماقبل آن ساکن بسکون
 غیر لازم حرکت آن واو و یا را با ماقبل هند (يَقُولُ يَبِيْعُ
 مَعُوْنَةُ - مَسِيْرٌ - مُقِيْمٌ - مَقُوْلٌ - مَبِيْعٌ - که در اصل
 يَقُوْلُ - يَبِيْعُ - مَعُوْنَةُ - مَسِيْرٌ - مُقِيْمٌ - مَقُوْلٌ -
 مَبِيْعٌ - بوده است) پس در سایر - سُوِيْرٌ - ضَبِيْعٌ -
 حرکت واو و یا را چرا با ماقبل نداوندج ماقبل واو و یا درینجا
 ساکن بسکون لازم است زیرا که لین زائد است و لین زائد
 ساکن بسکون لازم مینماید پس در دَلُوْ - فُلُوْ - دَعُوْ -

۴
 غایب در صفت بیع
 حاضر در صفت بیع

سفید شد **س** در **اعْوَدَ** و **اصِيدَ** چرا حرکت با قبل
 ندادند **ج** نیز شرط قاعده است که کلمه که دران واو و یا باشد
 آن کلمه بعضی عیب نبود و در اینجا معنی عیب یافته شده که
اعْوَدَ بمعنی یک چشم شد و **اصِيدَ** بمعنی کج کردن شد
س در **جَهْوَدَ** و **شَرَّيْفَ** چرا با قبل حرکت ندادند **ج**
 نیز شرط قاعده است که کلمه که دران واو و یا باشد آن کلمه
 ملحق نبود و **جَهْوَدَ** - **شَرَّيْفَ** ملحق است بدخروج **س** در
مَقُولَ - **مَحْطَطَ** چرا حرکت با قبل ندادند **ج** نیز شرط قاعده
 است که واو و یا در اسم آله نباشد و **مَقُولَ** - **مَحْطَطَ** اسم
 آله است **س** در **مَا أَقُولُهُ** - **مَا أَبِيعُهُ** - **أَقُولُ بِهِ** -
أَبِيعُ بِهِ چرا حرکت با قبل ندادند **ج** نیز شرط قاعده است
 که واو و یا در فعل تعجب نباشد و معنیهای مذکوره افعال
 هستند که معنی **مَا أَقُولُهُ** و **أَقُولُ بِهِ** چه گویم است و معنی
مَا أَبِيعُهُ و **أَبِيعُ بِهِ** چه فروشنده است **س** **أَعْلَنَ**
أَعْلَنَ - **أَدْوَرَ** - **أَعْلَنَ** - **أَنَوَّارَ** - **أَضْيَاءَ** - **تَمَيُّزَ**
تَمَيُّزَ چرا حرکت با قبل ندادند **ج** نیز شرط قاعده است

که کلمه که در آن واو و یا باشد آن کلمه چنان ریشه فعل نبوده که
 در اول آن حرفی از حروف آتین باشد و پیش از تعلیل یا بعد
 از تعلیل بر وزن مشهور فعل بوده و در کلمات مذکوره این شرط
 یافته نمیشود زیرا که در اول هر یکی از اینها علامت مضارع موجود
 است و چهار اولین پیش از تعلیل بر وزن ^{یعنی یکی از حروف آتین ۱۲} أَفْعَلُ و آفْعَلُ
 هستند که وزن مشهور فعل مضارع متکلم است و چهار آخرین
 بعد از تعلیل بر وزن مشهور فعل میگردند زیرا که بعد از تعلیل
 أَخَافُ - تَصِيرُ - تَمِيزُ - بَرُوزُ أَخَافُ وَ تَبِيعُ میگردند
 که وزن مشهور فعل است -

تثنی و خصوصیت
 حرکت حرف آخر در
 وزن معتبر نیست

ق هرگاه بحکم قاعده چهل و یکم حرکت واو و یا را با قبل
 دهند پس اگر حرکت واو و یا افتحه باشد واو و یا را با الف
 نیز بدل کنند (یَقَالُ - يُبَاعُ - يُخَافُ - أَقَامُ - اسْتَقَامَ
 که در اصل یَقُولُ - یُبِيعُ - یُخَوِّفُ - أَقَامَ - اسْتَقَامَ -
 بوده است) س در مَدَّيْنِ - مَشُورَةً - مَصِيدَةً -
 مَقُودَةً - مَكْوُزَةً - أَخْبَلَتْ - أَغْيَمَتْ - اعْوَلَتْ -
 اطُولُ - أَطْيَبَ - أَجُودَ - اسْتَحْوَذَ - اسْتَرْوَحَ -

چرا تعلیل نکردند چنانچه تصحیح این کلمات شاذ است -

ق در قاعده چهل و یکم و چهل و دوم اگر بعد از و یا و الف حرفی ساکن باشد آن واو و یا و الف را حذف کنند و در مصدر باب افعال استفعال عوض الف تا هم و را آخر زیاده کنند لَمْ يَقُلْ - لَمْ يَجْعَلْ - لَمْ يَقُلْ - لَمْ يَجْعَلْ - اِقَامَةً - اِسْتِقَامَةً - که در اصل لَمْ يَقُولْ - لَمْ يَجْعَلْ - لَمْ يَقُولْ - لَمْ يَجْعَلْ - اِقْوَامًا - اِسْتِقْوَامًا

بوده است)

ق هرگاه بحکم قاعده چهل و یکم در اسم مفعول ثانی مجرد اجوف یا بی ضمه یا بما قبل دهند ضمه منقول از آخر دو او مفعول را بیانی نیز بدل کنند (مَبْنِيٌّ - مَبْنِيٌّ - مَدِينَةٌ) که در اصل مَبْنِيٌّ - مَدِينَةٌ بوده است) لاکن در اسم مفعول مذکور پانصدی قاعده چهل و یکم چندان ضروری نداشته اند و لهذا در اسم مفعول مذکور تصحیح نیز بسیار آمده است (مَبْنِيٌّ - مَبْنِيٌّ - مَدِينَةٌ) مَدِينَةٌ -

ق هرگاه واو ویا در یک کلمه جمع آیند و اول ایشان ساکن باشد و او را بیا بدل کنند و یا را دریا او غا نمایند (سَيِّدٌ - آيَاهُ - مُسَلِّمٌ) که در اصل سَيِّدٌ - آيَوَاهُ - مُسَلِّمُوْنِ بوده است (س در اَبُو يَعْقُوبَ - يَدُوْا صِل) چرا این قاعده جاری نکردند چ زیرا که واو ویا درینها در یک کلمه جمع نیامده اند پس در بُوَيْج و تَبُوَيْج ماضی مجهول باب فاعلت و تقاعل چرا این قاعده جاری نکردند چ شرط قاعده آنست که اول ایشان بدل از حرفی نباشد و او بُوَيْج و تَبُوَيْج از الف بایع و تَبَايَع معروف بدل است س د ضَيَّوْنَ - حَيَّوَةٌ - حَيَّوَانٌ - عَوِيَّةٌ چرا این قاعده جاری نکردند چ تصحیح این کلمات شاذ است -

ق در قاعده چهل و نهم اگر ما قبل او و یا ضمه باشد آن ضمه را بکسر بدل کنند (هَرَجِيٌّ - مُسَلِّمٌ) که در اصل هَرَجُوْجِيٌّ - مُسَلِّمُوْجِيٌّ بوده است (س در اَبُو جَمْعِ الْوَبِيٍّ که در اصل الْوَبِيٌّ بود قبل او و یا ضمه موجود است در آنها گوشت گرفته ۱۲) چرا بکسر بدل نکردند چ بیرون فعل است که جمع اَهْلٌ

چون در اینجا بیاید
چون در اینجا بیاید

چون در اینجا بیاید
چون در اینجا بیاید
چون در اینجا بیاید
چون در اینجا بیاید

وصفی است و در فعل جمع أَهْتَلُ و صفی ضمّه اکسر بدل کردن
واجب نیست ضمّه کسر هر دو جائز دارند پس می توانی هر دو
جائز است -

ق هر دو که عین مصدر بعد کسر بود و در فعل تعلیل
یافته باشد آن و او را بیا بدل کنند در قیوم قیام
که در اصل قیوم - قیوم بوده است فعل آن قائم است که
در اصل قیوم بوده پس در جوازاً - لو اذاد او را چرا
بیا بدل نکردن ج در فعل آنها که جمادز - لا و ذ است
و او بر اصل خود است پس در جوازاً که مصدر حال است
و لو اذاً که مصدر ناز است شرائط قاعده یافته میشود چرا
و او را بیا بدل نکردن ج تصحیح این کلمات شاذ است -
ق هر دو که عین جمع بعد کسر بود و در فعل تعلیل
یافته باشد آن و او را نیز بیا بدل کنند در یم
چیکاد - که در اصل یم - جواد بوده است و اصل آنها
یم - جید است که در اصل یم - جید - جید
بوده پس در یم و او را چرا بیا بدل نکردن با آنکه در

و آوردن قاعده ۲۴
تعلیل یافته است ۱۲
و آوردن قاعده ۲۵
تعلیل یافته است ۱۳

رِیَای که واحد آن است و او تعلیل یافته است چه رِیَای در اصل
 رِیَای بوده است ج شرط قاعده آنست که داوند کور در
 لیف مقرون نباشد و اینجا در لیف مقرون است پس اگر
 این تعلیل در وی جاری کنند اجتماع اعلا لیلن لازم آید پس در
 حَیَج چرا و او را بیا بدل نکردند با آنکه در واحد وی که حَاجَة
 است و اصل وی حَیَج بود و او تعلیل یافته است و لیف مقرون
 هم نیست ج این تصحیح شاذ است پس در طوآل چرا و او را
 بیا بدل نکردند ج در واحد آن که طویل است و او بر اصل خود
 پس در حِیَآء طیال که اصل آن جَوَاد طوآل بوده
 است و او را چرا بیا بدل کردند حال آنکه در واحد آن که جَوَاد طویل
 است و او بر اصل خود است ج این تعلیل شاذ است +

ق هر واو که عین جمع بعد کسره و قبل الف بود و واحد
 ساکن باشد آن و او را نیز بیا بدل کنند (ریاض)
 حِیَاض که در اصل رِیَاض - جَوَاض بوده است - واحد
 اینها رِوَض - نَحْوَض است - پس در عَوْدَة - کَوْزَة -
 چرا و او را بیا بدل نکردند با آنکه او در واحدش که عَوْدَة و

داد درین بقاعده تعلیل
 یافته است ۱۲

این حِیَآء غیر آن حِیَآء
 که در اشکاف سابقه گذشت
 چه واحد آن حِیَاض است
 و واحد این جَوَاد طوآل
 در متن تصریح یافته است ۱۲

اگر است ساکن است ج و او در عود ک - کوز که قبل الف نیست
 س در تیره که اصلش ثور که بود و واحدش ثور است چرا
 و او را میابدل کردند با آنکه در اینجا نیز و او قبل الف نیست ج این
 تعلیل شاذ است -

ق ۱۰ هـ و او و یا که عین فاعل بود و در فعل تعلیل یا فاعل
 آن و او و یا را به همزه بدل کنند (قائِل - بایع که در اصل
 قائل - بایع بوده است) س در عا و - صا و - و او
 و یا را به همزه چا بدل نکردند ج در فعل اینها که عود و صید است
 و او بر اصل خود است (شرط قاعده بنگرید) س در طا و - را و -
 که در اصل طا و - را و - بود و بی بود بیت و او و یا را به همزه چا بدل
 نکردند ج در فعل اینها که طوی و روی است و او بر اصل خود
 (شرط قاعده بنگرید)

ق ۱۱ هـ و او و یا که عین فاعل بود و مر او را فعل نمودن
 و او و یا را نیز به همزه بدل کنند (عائِط - سائِف که در اصل
 عا و ط - سائِف بوده است)

ق ۱۲ هـ الف زنده که در جمع اقعی قبل الف جمع افتد

حاشیه صفحه ملاحظه
کنند

آن الف را با و بدل کنند (ضَوَارِبُ) - قَوَارِيرُ - جمع
ضَوَارِبُ - قَوَارِيرُ (س جمع اقصى چیست ج
جمع اقصى چیست که موازن مفاعِلُ یا مفاعِلُ بود و وزن
صوری - اول جمع اقصى صغری ننت و ثانی جمع اقصى کبری
س طریق ساختن جمع اقصى صغری چیست ج طریق
ساختن آنست که حرفین اولین را فتح دهند و بعد آن الف
جمع آرند و حرفی که بعد الف جمع است آنرا کسره دهند و اگر در آخر
تای و مدت باشند آنرا بیندازند (مَشَارِقُ - مَغَارِبُ -
كُوَاهِلُ - سَوَاحِلُ - جمع مَشَارِقُ - مَغَارِبُ - كُوَاهِلُ
سَوَاحِلُ) - س طریق ساختن جمع اقصى کبری چیست ج
همان است که مذکور شد جز آنکه در جمع اقصى کبری قبل آخر
یای سکنه بفرایند (مَصْرَابِيحُ - مَفَاتِيحُ - أَقَالِيْمُ -
أَنْعَامُ - عَصَافِيْرُ - جمع مَصْرَابِيحُ - مَفَاتِيحُ - أَقَالِيْمُ -
أَنْعَامُ - عَصَافِيْرُ)

ق هر یای مده زانده که قبل الف مفاعِلُ افتد
آنرا نیز با و بدل کنند (ضَوَارِبُ جمع ضَوَارِبُ) -

ق همزه زانده که بعد الف مقاعل افتد آن را
 بهمزه بدل کنند (رَسَائِلُ - صَحَائِفُ - عَجَائِلُ -
 جمع بر سَالَةٍ - صَحِيفَةٍ - عَجَوُزٍ) س در معارِش
 جمع مَعِيشَةٍ یا را بهمزه چرا بدل نکردند چ زیرا که این باصلی
 است نه زانده و شرط قاعده است که یا زانده باشند یا اصلی
 مَصَائِبُ جمع مُصِيبَةٍ که اصلش مُصَوَّبَةٌ بود نیز یا
 اصلی است چرا آنرا بهمزه بدل کردند چ این بدل شاد است
ق چون دو حرف علت پس و پیش الف مقاعل
 افتد پسین را بهمزه بدل کنند (اَوَائِلُ - خَيَائِرُ -
 بَوَائِعُ - جمع اَوَّلُ - خَيْرٌ - بَائِعٌ) که در اصل
 اَوَّالُ - خَيَّائِرُ - بَوَّائِعُ بوده است) س در
 طَوَائِسُ - عَوَائِمُ جمع طَاوُوسٍ - عَوَّارٌ چرا
 و او پسین را بهمزه بدل نکردند چ شرط قاعده آنست که دو حرف
 علت پس و پیش الف مقاعل افتد و در اینجا پس و پیش
 الف مقاعل افتاده است س در عَوَّارٌ جمع عَوَّارٌ
 شرط قاعده موجود است چرا این قاعده در آن جاری نکردند چ

زیرا که از او مَصَوَّبَةٌ
 بدل است حرکت و او را
 بقاعده تا قبل دادند
 باز و او را بقاعده بیا
 بدل کردند ۱۲
 یعنی یک حرف علت
 قبل الف جمع افتد
 و دیگر بعد الف جمع ۱۲

اعْلَوْ - اسْتَعْلَوْ - تَسَامَوْ - اَعْلَوْتْ - (بود)
 س در یَدُعُو - یَعْنُو و چرا و او را یا نکردند و او را
 بعد فتح نیست س در دُنُو که در اصل دُنُو بوده است
 چرا و او را یا کردند حال آنکه او در اینجا نه بعد فتح است نه بیشتر
 رفته ج این تعلیل شاذ است

ق هر و او یک در لام کلمه بعد کسره بود و آنرا باید
 کنند (قوی - قویا - دُعُو - دُعِیَا - غَزَزَانْ -
 دَاعِیَّةٌ که در اصل قُوْدَ - قُوْدَا - دُعُو - دُعِوَا -
 غَزَزَانْ - دَاعِوَةٌ بوده است) س در قَنَوَانْ -
 صَبَوَانْ چرا و او را باید بدل نکردند ج شرط قاعده آنست که

و او بعد کسره بلا فصل باشد و در اینجا نوفاصل است س در
 قَبِیَّةٌ - صَبِیَّةٌ - صَبِیَّانْ - عَلِیَّانْ - عَلِیَّانَتْ -
 دُنُو - که در اصل قَنَوَةٌ - صَبَوَةٌ - صَبَوَاتْ -
 عَلَوَانْ - عَلَوَانَتْ - دُنُو - بوده است چرا این قاعده
 جاری کردند با آنکه و او در اینجا بعد کسره نیست ج تعلیل
 این کلمات شاذ است س در اَقْرَدَةٌ جمع قَرَدٌ -
 بیانه یا آواز خرد

با یکدیگر برای نفس
 نبوده شود و برای تبارک
 جمع صَبِیَّانْ
 کوکب ۱۲
 دراز ۱۲

سَوَاسِوَهْ - جمع سَوَاوَهْ - مَقَاتِوَهْ - جمع مَقَاتِوَهْ -

کسر بلا فصل موجود است چرا این قاعده جاری نگردد - ج
تصحیح این کلمات شاذ است

ق هر یای مضموم که بعد کسر و قبل واو بود ضم اش را
با قبل و هند بعد از آن کسر با قبل (یَمُونَن - رُمُوا -
که در اصل یَمُونَن - رُمُونُوا بود) -

ق هر واو یا یای مکسور که بعد ضمه و قبل یا بود
کسر اش را با قبل و هند بعد از آن ضمه با قبل (تَدْعُیْن
تَعْلُیْن - تَنْهَیْن - که در اصل تَدْعُیْن - تَعْلُیْن -
تَنْهَیْن بود) -

ق هر یای مضموم یا مکسور که بعد کسر و بعد از آن کن
کنند (یَرْمِیْن - تَرْمِیْن - رَاوْ - که در اصل یَرْمِیْن
تَرْمِیْن - رَاوْ - بوده است)

ق هر واو مضموم که بعد ضمه بود آنرا نیز ساکن کنند
(یَدْعُو - یَدْعُون - که در اصل یَدْعُو - یَدْعُون -
بوده است) در تعازی که اصلش تعازو بود چرا این قاعده

تصحیح آتیه و کلمات در اینجا
تصحیح سَوَاسِوَهْ - مَقَاتِوَهْ -
مَقَاتِوَهْ - مَقَاتِوَهْ -

جاری نکردند **ج** شرط قاعده آنت که واو در لام فعل باشد
و در تغایز این شرط مفقودست -

ق هر واو و یا که در لام اسم معرب بعد ضمه اصلیه بود
آن ضمه را بکسر بدل کنند و او را بیا (تَرَامِ - تَرَامِيَانِ -
تَرَامِيَّةٌ - تَغَايزِ - تَغَايزِيَانِ - تَغَايزِيَّةٌ - تَلَقَّ -
اَدَّلَ - که در اصل تَرَامِي - تَرَامِيَانِ - تَرَامِيَّةٌ -
تَغَايزُ - تَغَايزِيَانِ - تَغَايزِيَّةٌ - تَلَقُّوْا - اَدْلُوْا - بود)

س در یدْعُوْ - نَهَى - چرا این قاعده جاری نکردند
ج درین قاعده شرطست که واو و یا در لام اسم معرب باشد
و در اینجا این شرط مفقودست **س** در کَفُّوا چرا این قاعده جاری

نکردند **ج** شرط قاعده آنت که واو و یا بدل از حرفی نباشد
و در کَفُّوا و او بدل از همزه است که اصلش کَفُّوا بوده است -

س در قَدْ دَرَدَ - عَنَصَوْتُ - قَلَسَوْتُ - عَنَقَوْتُ

اَفْعُوْا - **اُفْعُوْا** - چرا این قاعده جاری نکردند **ج**
شرط قاعده آنت که واو و یا قبل حرف لازم نباشد و در اینجا

این شرط مفقودست **س** مراد از حرف لازم چیست **ج** مراد از

حرف لازم تایی تائیت لازم است و الف غیر تشبیه در
قَدْ و کَدْ و مائذ آن تایی تائیت لازم است در عَنفَوَانْ
و نَحْوِ آن (الف غیر متنیست)

ق^{۶۵} هر واو که لام اسم معرب بعد و او ضمه یضمه
اصلیه دقبل حرف لازم بود آن ضمه را نیز بکسر بدل
کنند و او را بیا (قَوَّیْتُ - قَوَّیْتُ) که در اصل
قَوَّیْتُ - قَوَّیْتُ بوده است

ق^{۶۶} هر یائیکه در لام فعل بعد ضمه اصلیه بود آن یا را
بو او بدل کنند (نَهَوْتُ - رَهَوْتُ) که در اصل نَهَوْتُ - رَهَوْتُ
بوده است بر وزن گرَمَ

ق^{۶۷} هر واو شد که در آخر جمع بر وزن فَعُولْ
افتد آن واو را بیا بدل کنند و ضمه ماقبل را بکسر
(دَلَّیْتُ - حَصَّیْتُ) که در اصل دَلَّیْتُ - حَصَّیْتُ بوده است
و رواست که ضمه فارا هم بکسر بدل کنند و دَلَّیْتُ -
حَصَّیْتُ گویند - (س) در حَقِّی - بَنَجِّی - أَبَوِّی - اَنْحَوِّی

چرا این قاعده جاری نکردند چ این تصحیح شایسته است

۵۴
واردات تایی تائیت لازم
تایی تائیت است که
که در آن این تائیت
بدون آن تائیت است

۵۵
در حَقِّی - بَنَجِّی - أَبَوِّی - اَنْحَوِّی

ق هر دو او شدند که در واحد بعد و او مضموم افتد آن
 و او را بیا بدل کنند و ضمه و او مضموم را بکسره
 (مَقْوِيٌّ - مَغْرُوِيٌّ) که در اصل مَقْوُوٌّ - مَغْرُوُوٌّ
 بوده است (-) س در مَعْدِيٍّ - هَرَضِيٍّ - مَغْرِيٍّ
 که در اصل مَعْدُوٌّ - هَرَضُوٌّ - مَغْرُوُوٌّ بوده است و او
 شده و بعد و او مضموم نیست چرا آنرا بیا بدل کردند چ این
 تعلیل ندارد و شاذ است

ق هر دو او و یا که در لام کلمه بعد الف زانند و آنرا
 به همزه بدل کنند (کِسَاءٌ - رَحَاءٌ - كِسَاءَةٌ - رَدَاءَةٌ
 که در اصل کِسَاءٌ - رَحَاءٌ - كِسَاءَةٌ - رَدَاءَةٌ
 بوده است) س در شَقَاوَةً - نَقَاوَةً - حَكَايَةً
 بَعَايَةً چرا این قاعده جاری نکردند چ شرط قاعده آنست
 که و او و یا قبل تایی لازم نباشد و در اینجا این شرط مفقود
 س در کِسَاءَوَانٍ - رَحَاءَوَانٍ چرا و او را بیا بدل نکردند
 چ همزه که بدل از و او یا یا باشد و رواست که در تثنیه آنرا
 ثابت دارند یا و او بدل کنند پس چنانکه کِسَاءَوَانٍ -

و از تائیه لازم نیست
 که گفته که در این باب
 بدون این تأیید
 نشود ۱۲

لَمْ يَدْعُ - لَمْ يَدْعُوا - لَمْ يَدْعُوا لَهُ - قِي - قِيَاؤُهُ -
قِيَقْ لَهُ - لَمْ يَقِ - لَمْ يَقِا - لَمْ يَقُوا لَهُ -

ق یا نیکه در آخر مفاعل افتد آنرا در حالت رفع
و جر می‌کنند (جاء تني جوار - مررت بجوار - که
اصلش جَوَّارِي - جَوَّارِي بوده است) -

ق چون دو یا در آخر مفاعل جمع آیند رواست
که یکی را می‌کنند و در دیگری حکم پای مفاعل جاری
کنند (صحَّار که اصلش صحَّارِي بود جمع صحَّارُ) -

ق همزه که در مفاعل بعد الف و قبل یا افتد و
مفرد انچه نین نبوده باشد آن همزه را بیای مفتوحه
بدل کنند و یای ثانی را با الف (مطایا - سَکایا -

ثَنایا - سَبایا - بَلایا - خَطایا - صَلایا - شَوایا -
جمع مَطِيَّةٌ - رَكِيَّةٌ - ثَنِيَّةٌ - سَبِيَّةٌ - بَلِيَّةٌ -

خَطِيَّةٌ - صَلَاةٌ - صَلَايَةٌ - شَاوِيَةٌ بوده است
س در شَوَاءٌ - جَوَّاءٌ جمع شَائِيَّةٌ - جَائِيَّةٌ -

که در اصل شَوَاءٌ می - جَوَّاءٌ می بوده است چرا این قاعده

چون خواستند که فتح را
جمع اصلی کبری سازند
مصاد دحا را فتح دادند
بعده الف جمع آوردند
س که بعد از آنست که
داوند الف و همزه را
بعده بیاید کردند
صحَّار می شد - حال آنکه
که بین قاعده یکی از
دو یای آنرا حذف کنند
صحَّار می شد جَوَّار می
گردید پس صحَّار
مثل جَوَّار سازند

جاری نکرد یعنی شنوایا - جَوایا - نگفتند ^ج شرط قاعده است
 که هَمْزَه که در مَقَاعِلْ بعد الف و قبل یا افتد در مفرد چنین بوده
 باشد و در اینجا این شرط مفقودست ^س در آد آوی -
 هَرَاوِی جمع ^ا اِذَاوَهْ - هَرَاوَهْ ^{عصا ۱۲} چرا این قاعده جاری نگردد
 و آد آوی - هَرَاوِی نگفتند ^ج جمهور صرفیان در اینجا هم این
 قاعده جاری میکنند و آد آیا - هَرَایَا میگویند لیکن بعض
 اهل صرف در صورتیکه لام مفرد و او سالم بود هَمْزَه مذکوره را
 بواو مفتوحه بدل میکنند و آد آوی - هَرَاوِی میگویند ^س
 هَذَاوِی - مَطَاوِی جمع هَكَیَّهْ و مَطِیَّهْ ^{لام مفرد}
 و او سالم نیست چرا هَمْزَه مذکوره را بواو مفتوحه بدل کردند ^ج
 این ابدال شاذست

فصل اصول دغام

ادغام دو گونه است (۱) ادغام متماثلین (۲) ادغام
 متقاربین -

ادغام متماثلین

ق چون دو حرف متجانس در یک کلمه بهم آیند

واول ساکن بود و ثانی متحرک ادغام واجب است (مَدَدُ -
 مَدْعُو - مَقْرُون - مَرْمُوق - رَائِبَةٌ - اَوَّلٌ - سَأَلَ - لَعَالٌ -
 مَسْلُوبٌ - یَدَیْیَ که در اصل مَدَدُ - مَدْعُو - مَقْرُون -
 مَرْمُوق - رَائِبَةٌ - اَوَّلٌ - سَأَلَ - لَعَالٌ مَسْلُوبٌ
 یَدَیْیَ بوده است) س مَسْلُوبٌ - یَدَیْیَ کلمه واحد نیست
 درینها چرا این قاعده جاری نکردندج یای متکلم با مضاف خود
 در حکم کلمه واحده است س در اَوَّلٌ - تَوَوَّعٌ - رَیَّیَا -
 چرا این قاعده جاری نکردندج شرط قاعده آنست که حرف اول
 بدل از همزه دجوباً یا جوازا نباشد - و در اَوَّلٌ که اصلش
 اَوَّلٌ بود حرف اول بدل از همزه است دجوباً - و در تَوَوَّعٌ - رَیَّیَا -
 حرف اول بدل از همزه است جوازا - س در قَوْلٌ چرا این قاعده
 جاری نکردندج نیز شرط قاعده آنست که حرف اول بدل از الف
 نباشد و در قَوْلٌ که ماضی مجهول قَاوَلٌ است حرف اول بدل از
 الف است که در قَاوَلٌ بود زیرا که قَوْلٌ ماضی مجهول قَاوَلٌ است -
 (پیدا نمک در مثل تَوَوَّعٌ - رَیَّیَا اظهار اصل است - و بعضی ادغام هم
 جائز دارند - و در مثل قَوْلٌ ادغام متعین است بالاتفاق -)

یعنی جائیکه حرف اول
 بدل از همزه جوازا باشد
 یعنی جائیکه حرف اول
 بدل از الف باشد

ق چون دو حرف متجانس در یک کلمه بهم آیند و هر
 متحرک باشد و حرکت حرف دوم لازم باشد نیز او غام
 واجب است - طریقی او غام در این صورت آنست که
 اگر ماقبل حرف اول متحرک باشد یا ساکن بسکون لازم
 حرف اول را ساکن کرده در دوم او غام کنند (مدّ) -
 دَابَّةٌ - حَوِیَصَةٌ که در اصل مدّ - دَابَّةٌ حَوِیَصَةٌ
 بوده است) و اگر ماقبل حرف اول ساکن بسکون غیر لازم
 باشد حرکت اول بماقبل داده در دوم او غام کنند
 (یَمْدٌ - یَحْضٌ - یَوْدٌ - که در اصل یَمْدٌ - یَحْضٌ
 یَوْدٌ بوده است) پس در اُمْدٌ الْقَوْمِ - لَنْ یُجِیَیْ -
 چرا این قاعده جاری نکرده اندج شرط قاعده آنست که حرکت
 حرف دوم لازم باشد و در اینجا لازم نیست بلکه در اول سبب
 اجتماع ساکنین آمده است و در ثانی بسبب تالیف پس در
 اِرْعَوِیْ - اِرْعَوِیْ که در اصل اِرْعَوِیْ - اِرْعَوِیْ بوده است
 چرا این قاعده جاری نکرده اندج نیز شرط قاعده آنست که اعلال
 مزاجیم او غام نباشد زیرا که اعلال مقدم بر او غام است و در اینجا

۵۴
 حاشیه صفحه ۳۴
 بنیید ۱۸

این شرط فوت است **س** در سبکب - شرط چنانچه این قاعده جاری
 نگردد **ج** نیز شرط قاعده در اسم آنست که ادغامش موجب
 التباس آن با سبکی دیگر نشود. و درینها این شرط مفعول است
 زیرا که سبکب بمعنی رسن و علت است و ادغامش موجب
 التباس آن به سبکب بمعنی دشنام است. و شرط دیگر اینست که
 آتش است که بجهت ادغامش موجب التباس آن به سبکب
 بمعنی بدی و بد و بدتر است (بدانکه در مثل سبکب ادغام
 ممنوع است) - **س** در سبکب - قاعده در اسم ثلاثی مجرور آنست که
 جاری نگردد **ج** نیز شرط قاعده در اسم ثلاثی مجرور آنست که
 موازن فعل بود. و درینها این شرط مفعول است (بدانکه در
 مثل سبکب نیز ادغام ممنوع است) **س** در حبیب چنانچه این
 قاعده جاری نگردد یعنی بای دوم را در سوم چرا ادغام نگردد
ج نیز شرط قاعده آنست که اول متجانسین بدغم فیه نباشد
 و در حبیب بای دوم که اول متجانسین بدغم فیه است
 (بدانکه در مثل حبیب نیز ادغام ممنوع است) **س** در
 حبیب - قاعده چنانچه این قاعده جاری نگردد **ج** نیز شرط

یعنی در سبکب ادغامش
 موجب التباس آن با سبکی
 دیگر نشود
 در اسم ثلاثی مجرور که
 موازن فعل نباشد
 یعنی بای دوم که
 اول متجانسین بدغم فیه
 باشد

که در اصل فَتَنَزَلَ - فَتَبَاعَدَ - قَالُوا تَنَزَّلُ -

قَالُوا اتَّبَعَا عَدُوَّ بُوْدَه است

ق چون فای تفعل و تفاعل تایی مشتاقه فوقیه

باشد ادغام تایی تفعل و تفاعل دران تا جائز است

و چون ادغام کنند در ماضی مصدر و امر منزه وصل یابند

(اَتَرَسَ - يَتَرَسُ - اَتَرَسَا - مُتَرَسٌ - اَتَرَسَ - اَتَرَسَ)

اَتَرَكَ - يَتَارَكُ - اَتَارَكَا - مُتَارِكٌ - اَتَارَكَ -

که در اصل تَتَرَسَ - يَتَتَرَسُ - تَتَرَسَا - مُتَتَرَسٌ -

تَتَرَسَ - تَتَارَكُ - يَتَتَارَكُ - تَتَارَكَا - مُتَتَارِكٌ

تَتَارَكُ بُوْدَه است

ق چون عین افتعال تایی مشتاقه فوقیه باشد

ادغام تایی افتعال دران تا جائز است و چون ادغام کنند

رواست که فارافته دهند یا کسر (قَتَلَ - يَقْتُلُ - قَتَلَ - يَقْتُلُ)

(قَتَلَ - يَقْتُلُ) بُوْدَه است

ق چون و فیا در آخر کلمه بهم آیند و هر دو متحرک باشند

و حرکت یایی دوم لازم باشد ادغام جائز است

(حَیَّ - أَحَیَّ - اسْتَحْیَ - أَحْیَیَّةٌ - که در اصل حَیَّی -
 أَحْیَی - اسْتَحْیَی - أَحْیَیَّةٌ بوده است) پس در
 لکن یُحْیَی - هُجْیَیَّةٌ - هُجْیَیَّانِ چرا او غام جائز نشد
 ج زیرا که حرکت یای دوم در بینها لازم نیست - بلکه در اول جهت
 ناصب آمده است - و در ثانی جهت تا و تانیش - و در ثالث
 جهت الف تشبیه)

^{۸۲} ق چون دو حرف متجانس در یک کلمه بهم آیند و
 هر دو متحرک باشند و حرکت حرف دوم عارض باشد
 او غام جائز است (مَدَّ الْقَوَمَ که در اصل اَمَدٌ
 الْقَوَمَ بوده است)

^{۸۳} ق چون دو حرف متجانس در یک کلمه بهم آیند و حرکت
 دوم ساکن باشد بسکون عارض نیز او غام جائز است
 و غیر اهل حجاز - و چون او غام کنند حرف دوم را
 حرکت دادن ضرورت خواه حرکت کسر دهند یا فتحه
 یا ضمّه و در ضمّه دادن شرط است که حرف اول بهم مضوم
 باشد (مَدَّ - فَرَسَ - عَضَنَ - که در اصل اَمَدٌ -

پس چنانکه موش منتهی شود بهما بخارج آن حرفت

مخارج فروع

مخارج فروع مستفاد از مخارج اصول است زیرا که
تولد فروع یا بوجه خلط تلفظ آنها یا تلفظ حرفی
دیگر میشود (همزه بین بین) یا بجهت عدم استقامت
ادای حرف صحیح (ضاد ضعیف)

فروع دو قسم است فصحیه و غیر فصحیه -
فصحیه دوازده حرفت بتفصل ذیل -

۱	اسامی حرف فصحیه	تاریف حرف مذکوره	امثله
۱	همزه تشبیل	همزه بین بین	سَأَلَ - سَأَلْ - رَوْفَ -
۲	الف تفتخیم	الفیکه میان الف و واو خوانده شود -	صَلَاة - زَكَاة - حَيَاة -
۳	الف اِماله	الفیکه میان الف و یا خوانده شود -	حَسِبَ در حِسَاب -
۴	جیم مضاعفه	جیمیکه میان جیم و زا خوانده شود -	بُورَ و بُورَ و بُورَ أَزْدَر در أَجْدَر -
۵	سین مضاعفه	سینیکه میان سین و ز خوانده شود -	زَقَر در سَقَر -

مثلاً خاستیم که شجاعت
یا راست و قبل آن همزه
وصل آورد و چون آن
و خواندیم که شجاعت
حرف و کب همان خاست
و ش علی را با الف یا
التلفظ با و او با الف یا
ست چنانکه با آن گذشت
یعنی ضاد کینه است
ظاهراً و شجاعت

تشبیل را اگر چه سینه
بنا که حرف قرار میدهد - اما نظر
خواهرند میماند و گاهی میان
و داده و گاهی میان و داده
قرار داده و گاهی میان و داده
کرده اند و گاهی میان و داده
ال جبار ۱۳ در لغت
شجاعت که را کن باشد
و قبل دال واقع شود

امثلة	تعريف حروف مذکوره	اسامي حروف فصيحہ	۱۰
اجَدْتُ - اَزَدْتُ - در آسَدْتُ -	شنيکه بيان شين و جيم يا بيان شين را خوانده شود	شين مضارع	۸ ۹
زَرَاطُ - در صِرَاطُ - قَرَدُ - در قَصْدُ -	صا و کيه بيان صاد و زا خوانده شود -	صاد مضارع	۱۰
قَوْلُ و بُوعُ باشام در قِيلَ و بِيَعُ -	يا کيه بيان يا و واو خوانده شود -	ياي مضارع	۱۱
صَلَّ يَصَلُّ - صَلَّعُ يَصْلَعُ - طَلَعُ يَطْلَعُ تَالَهُ نَصَرَ اللَّهُ -	لام مفتوح يا مضموم که بعد صاد يا ضا و يا طاء مفتوح يا ساکن واقع شود و همچنين لام الله بعد فتح يا ضمه	لام تغنيم	۱۲
حروف غير فصيحہ بسيار است - منجمله آن اين يارزه حرف است -			
امثلة	تعريف حروف مذکوره	اسامي حروف غير فصيحہ	۱۰
فجر در بوجر -	با کيه بيان با و فا خوانده شود يا غلبه با -	باي مضارع	۱
اصْبَهَات در اصْفَهَات -	با کيه بيان فا و با خوانده شود يا غلبه فا -	فای مضارع	۲

له درين شرط است که
ساکن باشد و قبل اال
واقع شود ۱۲ در
صاد مضارع شرط است
که قبل ط يا و اال واقع شود ۱۱

نمبر	اسامی حروف غیر فصیحہ	تشریف حروف مذکورہ	اسم
۳	جیم مضارع	جیمیکہ میان جیم وین یا میان جیم و کاف خوانده شود۔	اَشْدُّ در اَجْدُّ رُكِّلٌ در رَجُلٍ۔
۵	صاد مضارع	صادیکہ میان صاد و سین خوانده شود۔	سَيُفُّ در صَيُفُّ۔
۶	طای مضارع	طایکہ میان طاو تا خوانده شود۔	تَالِکٌ در طَالِکٌ۔
۷	ظای مضارع	ظایکہ میان ظا و ثا خوانده شود۔	تَالِمٌ در ظَالِمٌ
۸	کاف مضارع	کافیکہ میان کاف و جیم خوانده شود۔	جَافٌ در کَافٍ
۹	قاف مضارع	قافیکہ میان قاف و کاف خوانده شود۔	کَالٌ در قَالَ۔
۱۰	واو مضارع	واویکہ میان واو و یا خوانده شود۔	مَذْعِرٌ در مَذْعُوکٌ
۱۱	ضاد ضعیفہ	ضادیکہ میان ضاد و ظا خوانده شود۔	ظَالِیْنٌ در ضَالِیْنٌ۔

(حروف غیر فصیحہ را حروف مُستَحْجَہ نیز خوانند۔ و این حروف در قرآن مجید و کلام فصیح نیامده است)

صفات حروف

حروف ہجاء باعتبار صفات انواع بسیار
و مشہور است نوع است تفصیل ذیل -

نمبر	اسم انواع	تعریف انواع	نوع و اقسام آن
۱	جمهور	حرفیکه وقت خواندنش از جریان به بند اگر چه متحرک خوانده شود -	۱۹ فصل قور بض از عزا جند مطیع
۲	مهموس	حرفیکه وقت خواندنش دم از جریان نبند اگر چه ساکن خوانده شود -	۱۰ مستشعک خصف جها هموز

در این کتاب که این مردم در میان
خارجی اند چون ایشان از در مقابل
حاصل می شود و در میان این مردم
آنست که چون در میان این مردم
مردم بعد از فراغ در میان این مردم
شد گمان خواهد شد که این مردم
جاری می ماند و در میان این مردم
خواهد شد زیرا که در میان این مردم
زمان تلفظ در میان این مردم
شد و در میان این مردم
مانند

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰

در اصل اذبح عتودا و اذبح هذک بود (۲) حرف
 اول فضیلتی داشته باشد که حفظ آن ضروری است
 و ثانی ازان فضیلت عاری و هم زائد بوده باشد

(السمع اصله لا ستمع)
 (حرفش داشت ۱۲)

ادغام ممتنع

ق ادغام متقاربین در یک کلمه اگر موجب التباس
 آن کلمه بکلمه دیگر باشد ممتنع است (و طکد و وتد که
 ادغام درینها موجب التباس است بؤد معنی و طکد استوار
 کرد - و معنی و تد مخ زد - و معنی و د دوست داشت)

ق ادغام حرف حلقی در حرف حلقی دیگر که ازان
 اسفل است بجانب سینه نیز ممتنع است (شبهه احد هم)
 لیکن ادغام ماورعین و ها ازین منع مستثنی است
 (کما هنی اذبح عتودا و اذبح هذک ۴)

ق ادغام حرف (صوی مشق) و مقارب اینها
 نیز ممتنع است (لیعص شایعهم - اغفر لی تحف
 بهر علی مریم بهتاناً - ذی العرش سیدک) لیکن

در اصل اذبح عتودا و اذبح هذک بود (۲) حرف
 اول فضیلتی داشته باشد که حفظ آن ضروری است
 و ثانی ازان فضیلت عاری و هم زائد بوده باشد
 (السمع اصله لا ستمع) (حرفش داشت ۱۲)
 ادغام ممتنع
 ق ادغام متقاربین در یک کلمه اگر موجب التباس
 آن کلمه بکلمه دیگر باشد ممتنع است (و طکد و وتد که
 ادغام درینها موجب التباس است بؤد معنی و طکد استوار
 کرد - و معنی و تد مخ زد - و معنی و د دوست داشت)
 ق ادغام حرف حلقی در حرف حلقی دیگر که ازان
 اسفل است بجانب سینه نیز ممتنع است (شبهه احد هم)
 لیکن ادغام ماورعین و ها ازین منع مستثنی است
 (کما هنی اذبح عتودا و اذبح هذک ۴)
 ق ادغام حرف (صوی مشق) و مقارب اینها
 نیز ممتنع است (لیعص شایعهم - اغفر لی تحف
 بهر علی مریم بهتاناً - ذی العرش سیدک) لیکن

۱۱

۴۷
 زیرا که ادغام میان داد
 و با موجب زوال فضیلت
 بکین نیست در

ادغام میان داد و یا ازین منع مستثنی است (سید)
 از جانبین ۱۲
 مریخی که در اصل سیود - و هرا موی بود

ادغام جائز

ق ادغام نادعین در حاجائزست (اِجْبَحْ حَرَامِيَا -
 اِرْقَحْ حَاتِمَا)

ق ادغام عین و حادر غین و خائیز جائزست
 (لَا رَنْعَ غَلَامَاكَ - اِسْمَعْ خَالِدَا - اِذْ هِجْ غَنَمَاكَ -
 اِنْصَرَّ خَالِدَا -)

ق ادغام میان غین و خا از جانبین نیز جائزست
 (لَا دَمْعُ حَصَمَاكَ - اِسْلَمْ غَنَمَاكَ -)

ق ادغام جیم درشین نیز جائزست (اَخْرِجْ
 شَاةً)

ق ادغام بادر سیم و فائیز جائزست (اِرْكَبْ
 مَعْنَا - اِذْ هَبْ فِرْجَا)

ق ادغام میان قاف و کاف از جانبین نیز جائزست
 (اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ - لَكَ قَالَ -)
 اسله گفت قال ۱۳

ق ادغام میان حروف تشدید (ظ ط ظ) از هر جا
جائز است (اُسکُتُ ثَّابِتٌ - اُسکُتُ دَّارِمٌ -
اُسکُتُ ذَّابِلٌ - اُسکُتُ طَرِيدٌ - اُسکُتُ
ظَّالِمٌ - وعلی هذا القیاس) -

ق ادغام این حروف تشکانه در هر سه صغیریه
نیز جائز است (اُسکُتُ صَّابِرٌ - اُسکُتُ سِّنَانٌ -
اُسکُتُ زَّارِعٌ - دبرین قیاس)

ق ادغام میان هر سه صغیریه نیز جائز است
(خَلَصَ زَّارِعٌ خَلَصَ مَّاعِدٌ - جَلَسَ زَّارِعٌ
جَلَسَ سِّنَانٌ - جَلَسَ مَّاعِدٌ - جَلَسَ زَّارِعٌ -
ق ادغام حروف مطبقة در غیر مطبقة نیز جائز
ست لیکن اخفا افعح است (حَرَصَتْ - فَرَصَتْ -
أَحْطَتْ - حَفِظَتْ)

ادغام جائز و واجب

ق چون حروف مطبقة در فای افتعال افتند
واجب است که تهای افتعال را بطل بدل کنند -

یعنی ادغام هر یکی از این
حروف تشکانه در پیش
باقی جائز است
یعنی اگرچه ادغام حروف
مطبقة در غیر مطبقة
با اعلام الطباق جائز نیست
لیکن اخفا یعنی اخفای
حروف مطبقة در غیر مطبقة
با بقای الطباق افصح از
ادغام است - قال ابن
الحاجب الحق اندلسی مع
الاملیات ادغام صغیریه
بل هو اخفاء سبغی الازغاف
شبهه به ۱۲

و بعد ابدال او غام صاد و ضا و در طابا جز است
 با ابدال طابا و ضا و (لا صَبَر - اَصْبَر -
 در لا صَطَبَر و اَصْطَرَب) و او غام طاد و طاب
 (لا طَلَب در لا طَطَلَب) و او غام میان ظا و طاز
 جابین جابز - (لا ظَلَم - اَظْلَم - در اظْطَلَم -)
 ق چون دال - ذال - زال - در فای افتعال افتد
 واجب است که تمامی افتعال را بدل کنند و بعد
 ابدال او غام دال در دال واجب است (لا ذَّان -
 در لا ذَّذَّان) و او غام میان ذال و دال از جابین
 جابز (لا ذَّ ذَّو - اذَّ ذَّو - در اذَّ ذَّ ذَّو) و او غام زال و
 دال هم جابز با ببدال دال بزا (لا زَّان - در لا زَّان)
 ق چنانی مشتبه در فای افتعال افتد جابز است
 که تمامی افتعال را بنا بدل کنند یا ثار بنا - و بعد
 ابدال او غام واجب (لا ثَّار - اَثَّار - در اَثَّار -)
 ق چون یی از حروف (جَث - دَشْطُ -
 دَشْطُ زَطْط) در عین افتعال افتد جابز است

نیز که در هر یکی از صداد
 ضا و ضیعی است که حفظ
 آن واجب است و آن نیز
 است در صداد استقامت
 در ضاد و طازین هر دو
 فضیلت جاری است در هم
 زائد بر ابدال صاد و
 ضاد بطا جاب که متفقند
 قیاس است جابز نباشد
 لهذا طار را بصاد و ضاد
 بدل کردند صفحه ۹۰ بگردید
 صفحه ۹۰ ملاحظ
 کنید

که تاسی افتعال را بآن حرف بدل کنند- و بعد ابدال
 او غام واجب- و رواست که فایا عین یا هر دو را
 در ماضی و صرف فارا در مضارع و امر و مصدر و
 اسم فاعل و اسم مفعول فتحه دهند یا کسره (رُثِدَ-
 رِثِدَ- رَثِدَ- رِثِدَ) (در اِرتِثَد) یَرِثِدُ-
 یَرِثِدُ (در یَرِثِدُ) رِثِدُ- رِثِدُ (در اِرتِثَد)
 رِثِدُ- رِثِدُ (در اِرتِثَد) رِثِدُ- رِثِدُ (در اِرتِثَد)
 (در مَرِثِدُ) مَرِثِدُ- مَرِثِدُ (در مَرِثِدُ)

و قس علی هذا امثلةً باقی الحروف

ق چون یکی از حروف یا زده گانه مذکوره در قاف
 تفعل یا تفاعل افتد رواست که تاسی تفعل و
 تفاعل را بآن حرف بدل کنند- و بعد ابدال او غام
 واجب است باجتماع همزه وصل در ماضی و مصدر
 و امر (اِثَرَدَ- یَثَرَدُ- اِثَرَدُ) (در اِثَرَد) اِثَرَدُ- اِثَرَدُ
 اِثَرَدُ- اِثَرَدُ (در اِثَرَد) اِثَرَدُ- اِثَرَدُ
 اِثَرَدُ (در اِثَرَد) اِثَرَدُ- اِثَرَدُ

بسم خداوند رحمت و شاکر

شکسته شدن نان
 در کاسه
 کاهن کردن و بدلی کردن
 در قیاس

ق چون یکی از تاء و ر و او و نون - یا یکی از حروف
یا زده گانه مذکوره بالا سوا می جیم بعد لام ال افتد
اجبست که لام ال را بآن حرف بدل کرده
فهام کنند (التَّاءُ - التَّاءُ - الدَّالُ - الدَّالُ
ع - الزَّاءُ - السَّيْنُ - السَّيْنُ - الصَّادُ -
الصَّادُ - الطَّاءُ - الطَّاءُ - النُّونُ) -

ق چون یکی از حروف سینه گانه مذکوره بالا
بعد لام ساکن غیر لام آل افتد جائزست که آن
لام را بآن حرف بدل کنند اما در رأ که بعد لام
هَلْ یا بَلْ یا قُلْ افتد ابدال واجبست
و در هر دو صورت بعد ابدال دغام واجبست
(رَبِّ سَلْ تَعْطَلْ هَلْ دُعِیَّتْ قُلْ سَرَّجِ و
قَسْ علی هذا) -

ق چون نون ساکن قبل یکی از حروف
(ر م و ل) افتد واجبست که آن نون را
ن حرف بدل کرده ادغام کنند (مَنْ يَشَاءُ -

۵۴
ایم جی ایچ حالت
اما در حالت سکه ذرا

۵۴

13/9/51

خبر و سبک

ایک - ایک - ایک

100

13/3/13

Chen

ایک ضلع میں

16/10/2016

ایک

CALL No.

۸۹۲۵

ACC. NO.

۸۷۲۴

AUTHOR

عبدالله

TITLE

فصول ۱

۸۹۲۵
۸۷۲۴

۸۹۲۵

عبدالله

۸۷۲۴

عبدالله

فصول احمدی

NO.

THIR.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.

